

و داد، در دارالسلطنه قزوین به سرور و شادمانی گذرانید.

در ماه ربیع الاول این سال [۹۹۰]: اعتمادالدوله میرزااسلمان جابری اصفهانی که زمام مهام تمامت امورملکی را در دست اختیار خود داشت، دختر نیک اختر خود که دهمسال از عمرش گذشته بود، برای استحکام و دوام اقتدار در عقد ازدواج شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا ولیعهد حضرت شامسلطان محمد درآورده، جشنی شاهانه نمودند.<sup>۱</sup>

و هم در این سال [۹۹۰]: به تحقیق پیوست که علی قلی خان، والی هرات، شاهزاده عباس میرزا را بر تخت شاهی نشانیده و به خاطرخواه خود، به اعمال خراسان سلوکی می نماید و اعتمادالسلطنه این اخبار را با اسنای دولت در میان آورد که مقصود علی قلی خان آن است که چند صباحی سلطنت را به نام عباس میرزا قرار دهد و بعد از استیلا و غلبه بر ممالک محروسه، سکه و خطبه را به نام خود کرده، صاحبقران زمان شود، پس بهتر آن است که سوکب همایون به جانب خراسان نهضت کند و فتنه علی قلی خان را بنشاند. پس از اتحاد آراء، در ماه رجب همین سال پادشاه بی همال به جانب خراسان نهضت فرمود<sup>۲</sup> و علی قلی خان والی هرات و مرشدقلی سلطان استاجلوی از هرات تا حدود سبزوار آمده، صلاح خود را در جنگ ندیده، علی قلی خان عود به هرات نمود و مرشدقلی سلطان در قلعه تربت متحصن گردید و سوکب والا وارد خراسان گشت و قلعه تربت را محاصره فرمود و زمستان را در محاصره کوشید و هفتاد هشتاد هزار نفر سپاه عراق و خراسان در دور قلعه تربت، رحل اقامت انداختند و کار سیورسات مشکل گشت که جوال گاهی به مبلغی گزاف می گرفتند و رأی عالم آرا بر آن قرار گرفت که توپ دوهزار و هشتصدسنی ریخته، قلعه را منهدم سازند، پس چهارهزارمن مس فراهم آورده، استادمرادبیک توپچی باشی تبریزی که مشهور آفاق بود، توپیی که به اندک زمان حصار افلاک را از هم می گسیخت ریخته، چندین مرتبه گلوله توپ بر حصار قلعه زدند و اهل قلعه بزودی جوالهای پر از گل و خاک و گل را در جای خرابی حصار استوار می داشتند، چون از توپ هم کاری از پیش نرفت، اعتمادالسلطنه به مواعظه داخل قلعه تربت رفت و مرشدقلی سلطان را ملاقات کرده قرار دادند که سوکب همایون از تربت به جانب مشهد مقدس نهضت نماید و مرشدقلی به هرات رفته، عباس میرزا و علی قلی خان را به حضور مبارک رساند.<sup>۳</sup>

عید نوروز سنه قوی ثیل در بیست و ششم صفر سال ۹۹۱: اتفاق افتاد و پادشاه جم جاه در تربت حیدریه به لوازم عید گذرانید.

و در اواخر برج حمل: به نواحی جام نزول اجلال فرمود که جماعتی از اعیان هرات که از جانب علی قلی خان والی هرات، تقار خاطری داشتند، وارد اردو شده، معروض داشتند که تمامت لشکر علی قلی خان بیشتر از هفت هشت هزار نفر نیست. چون اعتمادالدوله میرزااسلمان این خبر را شنید، بر جناح استعجال سوکب والا را حرکت داده، چون به نزدیک اردوی شاهزاده

۱. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۱۷.

۲. در متن: (اومنای).

۳. رک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۸۱، ۲۸۲.

۴. رک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۸۲.

۵. رک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۸۳.

عباس میرزا و علی قلی خان رسیدند، شروع در جنگ کردند، پاره‌ای از امراء قزلباش که با اعتمادالدوله صفائی نداشتند، راه فرار را پیش گرفتند و شکست بر اردوی شاهی افتاد، لیکن اعتمادالدوله با جماعت مخصوص خود، پای مردانگی را فشرده و هراتیان را از میان برداشت و شاهزاده عباس میرزا و علی قلی خان والی به شهر هرات رفته، متحصن شدند و موبکب همایون، وارد گشته، شهر را محاصره نمودند و حضرت شاه سلطان محمد، در مدرسه سلطان حسین بایقرا، نزول اجلال فرمود<sup>۱</sup> و اعتمادالدوله، فتح ناسه‌ها به سمالک محروسه نوشت به مضمون آنکه، اعتمادالدوله میرزا سلیمان، خود با لشکری که همراه داشت چنین فتحی نمود و نامی از پادشاه جم‌جاه و شاهزاده سلطان حمزه میرزا و امرای عالی‌مقدار که در معرکه کارزار جان‌فشانی نموده بودند، در آن فتحنامه‌ها، مرقوم نداشت و به گمان خود، در یک هفته، شهر هرات را مسخر داشته تمامت سمالک محروسه را بی‌مداخلت احدی در کف اقتدار خود می‌آورد و غافل از آنکه؛

بیت:

فلک تا که را کارسازی کند زمانه به خون که بازی کند

و روز دیگر، اعتمادالدوله در مدرسه مزبوره نشسته، با هر کسی غدیری در خاطر داشت، به تهمت آنکه در روز جنگ، مسامحه نموده، آن بیچاره را حاضر می‌ساختند و به قتل او اشاره می‌فرمود و چنان در کشتن آن بیگناهان ساعی بود که آنی مهلت نمی‌داد و در میان مدرسه، سر و دست مقتولین افتاده، زمین را از خون آنها، رنگین نمودند و نخوت اعتمادالدوله به جایی رسید که اعتنا به شاه و امرا نمی‌فرمود، بلکه بیشتر آنها را به قتل تهدید می‌نمود و در باب دفع امرا بر ملا می‌کوشید و مقصود بیک قورچی باشی با تمامی امرا، اتفاق نموده، در کشتن اعتمادالدوله، یک جهت شدند و چند نفر اجلاف او باش را معین داشتند که در وقت فرصت کار او را به شمشیر تیز حواله دهند.

در روز هفدهم ماه ربیع الثانی: جناب اعتمادالدوله میرزا سلمان جابری اصفهانی، از منزل خود، برای زیارت قبر حضرت مقرب باری، خواجه عبدالله انصاری (ره) که در گازرگاه هرات است بیرون آمد و چون به نیمه راه رسید<sup>۲</sup>، معلوم داشت که جماعتی برای قتل او در کمینگاه نشسته‌اند، به تعجیل خود را به مدرسه رسانیده، در منزل شاهزاده سلطان حمزه میرزا نشست و آن روز و شب را گذرانید و صبح روز دیگر، امرای قزلباش مجتمع شده، عریضه خدمت پادشاه جم‌جاه فرستادند که یا از ماها بگذرید یا اعتمادالدوله را به ما سپارید والا همان معامله مغفرت پناه مهد علیا در میان خواهد بود و اگر او را به ما سپارید بر سلطنت پادشاه و ولایت عهد، نواب سلطان حمزه میرزا، یکدل و یک جهت ایستاده، در دوسه روزه شهر هرات را گرفته، شاهزاده عالمیان، عباس میرزا و علی قلی خان والی هرات را به حضور مبارک رسانیم و آنچه از مصدر جلال حکم صادر شود اطاعت کنیم و چون حضرت شاه سلطان محمد ملاحظه عواقب امور نمود، جز تسلیم اعتمادالدوله چاره‌ای ندیده، او را تسلیم امرای قزلباش فرمود و چون او را به منزل خود بردند، بعد از روزی که صورت اسلاک و اسوال او را گرفته، به قتلش رسانیدند<sup>۳</sup> و سرش را برای علی قلی خان والی

۱. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۸۶. ۲. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۸۷.

۳. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۸۸. در نقاوة الآثار مدتی که میرزا جابر وزیر بود یکسال ونیم است. (ص ۱۴۵) در آنجا می‌خوانیم که او (صاحب خیل و حشم و ناصب و واصل گردیده عدد ملازمان خاصه اش پنجهزار سوار و پیاده به قلم آمده). (ص ۱۴۶).

هرات فرستادند<sup>۱</sup> و علی قلی خان سر او را در بازار و محلات گردانیده، واپس فرستاد و دونفر پسران اعتمادالدوله: میرزا عبدالله و میرزا نظام الملک که از مقربان درگاه حضرت ولیعهد بودند، از کشتن نجات یافتند<sup>۲</sup> و املاک ارثی و اجدادی و اکتسابی میرزا سلمان اعتمادالدوله که در فارس بود، به آنها واگذار شده، به جانب شیراز که منشاء و مولد پدر و اجداد آنها بود، شتافتند و چون امرای قزلباش از اعتمادالدوله فارغ شدند وزرای اربعه برقرار داشتند، سرآمد آنها میرزا محمد اصفهانی وزیر محال خاصه بود و بعد از او میرزا هدایت الله مستوفی دیوان اعلی و بعد از او میرزا لطف الله شیرازی که وزیر شاه رخ خان ذوالقدر بود و دیگری میرزا محمد نام که از مستوفیان معتبر بود و چون اسورات دولتی منتظم گردید، امرای قزلباش بنای مصالحه با علی قلی خان شاملو والی هرات را گذاشتند، لیکن حضرت شاه سلطان محمد راضی نگشته، پیغام فرستاد که تا فرزند دلیند خود عباس میرزا را از علی قلی خان نگیرم، از مدرسه سلطان حسین بایقرا بیرون نخواهم رفت، لیکن امرای قزلباش چون با علی قلی خان یکدل و یکجهت بودند، در باب یورش به شهر هرات، امروزه را به فردا می انداختند تا آنکه محصول جو و گندم رسیده، انگور و میوه های<sup>۳</sup> تابستانه باغستان هرات به خرج او تمام شد و باد پائیز برخاست<sup>۴</sup> پادشاه ناچار شد فرمانروائی خراسان را به فرزند ارجمند خود شاهزاده عباس میرزا و علی قلی خان را والی هرات و اتابک شاهزاده عباس میرزا فرموده، از ظاهر شهر هرات نهضت نموده، در اوائل ماه مبارک رمضان همین سال [۹۹۱] وارد شهر مشهد مقدس گردید<sup>۵</sup>.

و روز چهارم ماه شوال همین سال [۹۹۱]: از شهر مشهد مقدس رایت اقتدار به صوب عراق برافراخت چون به شهر سبزوار رسید<sup>۶</sup>، حسین سلطان<sup>۷</sup> حاکم آن بلده دروازه ها را بسته به هواخواهی علی قلی خان و مرشد قلی سلطان، سپر مخالفت را بر سر کشید و ملازمان شهر یاری، شهر را محاصره کرده به اندک وقتی مسخر نموده، از قتل و غارت اهل شهر دریغ نداشتند<sup>۸</sup> بعد

۱. در نقاوة الآثار (ص ۱۴۸) آمده است که: (قورچی باشی... سر او را از بدن جدا کرده در سیدی نهاد و به رسم میوه نوبر به خانه معاندان او فرستاد و هر یک از اعداء زرها و خلعت ها به موصل آن تحفه رسانیده جمعی به این وسیله غنی شدند).

۲. در تاریخ عالم آرای عباسی، (ج ۱، ص ۲۸۹) آمده است که: امرا سلطان محمد را واداشتند که دختر اعتمادالدوله را که به همسری خود در آورده بود طلاق دهد!

۳. در متن: (میوه های).

۴. در متن: (برخواست).

۵. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۹۰.

۶. نقاوة الآثار، ص ۱۵۰.

۷. در نقاوة الآثار: (حسین بیگ) ص ۱۵۰.

۸. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۹۱ - در نقاوة الآثار، ص ۱۵۱، آمده است که: (زبان قهر (سلطان) بر اوج زبانه کشیده امرا را به تخریب شهر ماسور گردانید و مدت دوشبانه روز به لوازم قتل و غارت قیام نموده هر چه خواستند کردند و دقیقه ای از دقائق خرابی و بی ناموسی فرو گذاشت نکردند، عورات را بی چادر بلکه برهنه پا و سر قلچیان بر پشت سوار کرده به منزل می بردند و آنچه مسلمانان به قوم گرجی و کفار حربی کنند، قزلباشان به شیعیان فطری آن بله کردند و آنچه لشکر مغول... نکردند سپاه مسلمانان به مردم سبزوار به عمل آورد و بعد از قتل و تاراج آتش در بازار زده بعضی از خانه ها... توده خاکستر گردید). و (مردمش بطریقی پریشان شدند که با هیچکس ستر عورت نماند). (ص ۱۵۱).

از آن موکب همایون از سبزوار کوچ بر کوچ کرده روز چهارم ماه ذی الحجه همین سال نزول اجلال به دارالسلطنه قزوین فرمود<sup>۱</sup> بعد از حرکت موکب والا، از مشهد مقدس، مرشدقلی-سلطان استاجلو، از قلعه تربت به مشهد مقدس آمده، شهر را تصرف نمود و سکه و خطبه را به نام نامی حضرت ظل الله شاه عباس قرار داد و حقیقت حال را به دارالسلطنه هرات معروض داشته و حضرت شاه عباس فرمان حکومت آن نواحی را با خلعت فاخر و لقب خانی برای او فرستاده او را مرشدقلی خان گفتند و تمامی الکای خراسان از حد دامغان تا سیستان و هرات در تصرف اولیای دولت شاه عباس درآمد<sup>۲</sup>.

حضرت شاه سلطان محمد، عید نوروز سنه پینچین نیل سال ۹۹۲ که در روز هشتم ماه ربیع-الاول بود در دارالسلطنه قزوین گذرانید.

در ماه شوال همین سال [۹۹۲]: موکب والا، وارد شهر تبریز گردید و زمستان این سال را در دارالسلطنه تبریز قشلاق فرمود<sup>۳</sup>.

عید نوروز سنه تخاقوی نیل در روز نوزدهم ماه ربیع الاول سال ۹۹۳: اتفاق افتاد و حضرت شاه سلطان محمد در شهر تبریز به عیش و شادمانی گذرانید.

و در ماه رجب همین سال [۹۹۳]: اردوی کیوان پوی، از شهر تبریز به بیلاق اشکنبر، نهضت فرمود بعد از یکماه توقف موکب والا، در کنار رود ارس فرود آمد و بعد از سه روز توقف، کوچ کرده در منزل ساغری بلاغی که از این تاریخ، به حمزه بلاغی مشهور شد، نزول اجلال کرده، که خبر اردوی روسی به سماع جلال رسانیدند که معادل صد و پنجاه هزار سپاه، از سمالک اناتولی و شام و حلب و دیاربکر، به سرداری عثمان پاشا، از ارزنة الروم برای تسخیر آذربایجان حرکت کرده اند و موکب والا عزیمت نخجوان فرمود و خبر رسید که عثمان پاشا در مرند نزول نمود و بسرعت قاصد دارالسلطنه تبریز است و نواب شاهزاده سلطان حمزه میرزا با جماعتی از جوانان قزلباش، به استقبال سپاه روسی، شتافتند و کاری از پیش نبردند و سپاه روم و عثمان پاشا، به دارالسلطنه تبریز رسیده، شهر را بعد از پنج شش روز محاصره، مسخر نمودند، مساجد و عمارات عالیه را خراب کرده و اموال اهل شهر را به غارت بردند و بعد از سه روز، مردمان تبریز را، امان دادند، پس در خیال ساختن قلعه مستحکم برای خود افتاده، تماست شتر و استرو الاغ اردو به نوبت بنای سنگ و آجر آوردن و آنچه از لوازم قلعه ساختن است گذاشتند و سنگهای مزار قبرستان سرخاب و چرنداب که هر یک به قیمتی اعلی، ترتیب یافته بود، برای دیوار قلعه آوردند و روزی ده پانزده هزار نفر عمل و بنا مشغول ساختن قلعه بودند و در مدت چهارده روز حصار آن قلعه را به انجام رسانیده، آنرا «ینگی قلعه»<sup>۴</sup> گفتند و موکب شاه سلطان محمد در سهند که

۱. رك: نقاوة الآثار، ص ۱۵۲، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۹۲.

۲. رك: نقاوة الآثار، ص ۱۵۳، همانجا، ج ۱، ص ۲۹۵.

۳. رك: همانجا، ج ۱، ص ۲۹۶.

۴. رك: همانجا، ج ۱، ص ۳۰۵.

۵. رك: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۲۲۲، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۱۰، نقاوة الآثار، ص ۱۷۰.

۶. در متن: (اردورا).

۷. رك: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۱۰. در روضة الصفاء، ج ۸، ص ۲۲۴: (ینگی قلعه).

چهارفرسخی تبریز است نزول اجلال فرسود و روز دیگر جماعتی را برای دستبرد از اردوی رومی، روانه فرمودند و چغال اوغلی که سرکرده سپاه رومی بود، دوازده هزار نفر سوار برداشته، به استقبال جماعت قزلباش از شهر تبریز بیرون آمد، بعد از ملاقات فتح و ظفر نصیب جماعت قزلباش شده، چغال اوغلی فرار کرده، خود را به اردو رسانید و چندین نفر از امرای رومی اسیر گشته و سرهای کشتگان و اسیران رومی و علم چغال اوغلی را به اردوی اعلی رسانیدند و جماعتی دیگر از قزلباش که از جانب دیگر اردوی رومی رفته [بودند] معادل ششصد، هفتصد سب و شتر و استر از رومیان گرفته، چهل پنجاه نفر که در محافظت آنها بودند، کشتند [و] سر آنها را به اردوی شاهی رسانیدند و عثمان پاشا، مکافات این عمل را بر اهل شهر تبریز انداخت و حکم [به] قتل عام و غارت شهر فرمود و جماعت ینگجیریان به شهر آمده، هر کس را دیدند، کشتند و هر چه را یافتند به یغما بردند [و] نزدیک به هفت هزار نفر از اهل شهر، به درجه شهادت رسیدند و هفت هشت هزار نفر، دختر و پسر و زنان ماه پیکر را اسیر نمودند و در میان خود، خرید و فروخت می داشتند و انتقام این عمل شنیع به عثمان پاشا رسیده، دوسه روز بعد از این واقعه هایلده، به مرض ناگهانی وفات یافت،<sup>۱</sup> چون خبر این قضیه به اردوی اعلی رسید، شاهزاده سلطان حمزه میرزا، با جماعتی از دلاوران قزلباش به جانب رومیان شتافتند و سپاه روم، عرابه های توپ از پیش خود گذاشته، در پس عرابه ها نشستند و توپچیان، توپها را آتش زدند و جماعت قزلباش از هر جانب یورش می نمودند و از آتش توپ و تفنگ رومیان اندیشه نداشتند و چغال اوغلی که سردار سپاه رومیان بود، روی به هزیمت نهاد و محمد پاشا، امیرالامراء دیار بکر با پانصد نفر از رومی [ان] به قتل رسیدند و عثمان پاشا در وقت هزیمت سپاه، چون به مرض خناق مبتلا بود، وفات یافت و هفت هزار نفر مرد جنگی در قلعه ای که در تبریز ساخته بودند با سیورسات فراوان گذاشتند و مابقی راه دیار روم را گرفته، از پی کار خود رفتند و امرای قزلباش چون وارد شهر تبریز شدند، آبادی [را] جز قلعه جدید رومیان<sup>۲</sup> نیافتند. چند روزی قلعه را محاصره نموده، کاری نکرد، در خانه های تبریز منزل نمودند و اهل قلعه جدید به پشت گرمی سیورسات فراوان و توپ و تفنگ، در قلعه داری استوار شدند و چغال اوغلی پاشا با سپاه روم راه خود را گرفتند.

در همین سال [۹۹۳]: امت خان<sup>۳</sup> ذوالقدر والی مملکت فارس که در سنه پیچین نیل گذشته، سامور بود که با چهار هزار نفر سوار از مملکت فارس در نواحی آذربایجان به اردوی کیوان شکوه، ملحق گردد و یکسال از وعده گذشته بود، با سیصد چهارصد نفر از ملازمان خاصه خود به کاشان رسید<sup>۴</sup> و چون در تبریز میانه امرای قزلباش، مخالفت و معاندت اتفاق افتاده بود، جماعت ترکمان و تکلو، با قلی سلطان قورچی باشی افشار یک جهت شده، بر مخالفت علی قلی خان فتح اوغلی استاجلو، ایستاده بودند و امت خان والی فارس، صلاح خود را در موافقت با ترکمانان و تکلو که

۱. (به مرض خناق): عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۱۰ و ۳۱۴.

۲. در متن: (رومیان را).

۳. رك: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۲۲۶، نقاوه الآثار، ص ۱۸۰.

۴. در موضع درگزین با (محمدخان) ملاقات کرد و اگرچه در ابتدا از این مقدمه سر باز زده به کلمات نصیحت آمیز زبان مقال گشود ولی سرانجام زبان نافرمانی در کام سکوت کشید...، نقاوه الآثار، ص ۱۸۰.

مخالف رضای حضرت ولیعهد بود، دیده با جماعت ترکمانان که از عراق به صوب تبریزی رفتند، مراقت نمود و چون به حوالی زنجان رسیدند، فرمان مطاع شامسلطان محمد و حضرت ولیعهد به مهدی قلی بیگ پسر شادی بیگ ذوالقدر که وکیل شیراز بود، رسید که اگر بتوانی، است بیگ را کشته، والی فارس گشته، به لقب جلیل خانی سرافراز خواهی شد و چون است بیگ از این احکام مطلع گردید، حاصل آن فرمان را بکشت و با امرای ترکمان و تکلو روانه تبریز گردید و در نزدیکی شهر تبریز، توقف نمودند و امرای ترکمان که در شهر تبریز بودند بالله و اتابک شاهزاده طهماسب میرزا برادر کوچک حضرت ولیعهد مواضعه نموده، در نیمه شبی شاهزاده را برداشته، به اردوی استخان ذوالقدر والی فارس و امرای ترکمان و تکلو، رسانیدند و از این انقلابات، معامله تسخیر قلعه جدید رویان برطرف شد و هر کسی در خیال خود افتاد و تمامی ترکمان و تکلو که در شهر تبریز در ملازمت شاه و شاهزاده بودند از شهر بیرون آمده، به اردوی ترکمانان و تکلو و استخان ذوالقدر رسیدند و تمامت امرا در رکاب شاهزاده طهماسب میرزا، از آذربایجان به جانب دارالسلطنه قزوین، شتافتند و از جانب سنی الجوانب شامسلطان محمد، ایالت و بیگلریگی مملکت فارس به علی خان توچی باشی<sup>۲</sup> ذوالقدر و کلانتری آن مملکت به قدوم سادات، میرسلطان ابراهیم پسر میرشاه حیدر حسینی حسینی شیرازی، کلانتر سابق ارزانی گردید و استخان ذوالقدر و امرای ترکمان و تکلو وارد دارالسلطنه قزوین شدند.

و در ۹۳ ماه ربیع الاول سنه ایت ثیل سال ۹۹۴: شاهزاده طهماسب میرزا را بر تخت سلطنت نشاندند<sup>۳</sup>، لیکن به احترام حضرت شامسلطان محمد، سکه و خطبه را تغییر ندادند و طهماسب میرزا را وکیل و صاحب اختیار مالک محروسه گفتند و چون این اخبار به دارالسلطنه تبریز رسید، شاهزاده سلطان حمزه میرزای جهانبانی با سپاه استاجلو و دیگر قبائل، برای رفع فتنه امرای قزلباش، عازم قزوین گردید و چون به شهر سلطانیه رسید، استخان و امرای ترکمانان و تکلو و شاهزاده طهماسب میرزا، از قزوین به استقبال شاهزاده شتافتند و در نزدیکی صابین قلعه<sup>۴</sup>، ملاقات اتفاق افتاده، شکست بر اردوی ترکمانان شده، فتح و ظفر نصیب شاهزاده سلطان حمزه میرزا گردید و شاهزاده طهماسب میرزا، خدمت برادر بزرگ خود رسیده، مورد عنایت گردید و استخان ذوالقدر، پیاده، بی اسب و ملازم فرار نمود و در نواحی اصفهان به دست جماعت افشار کشته شد<sup>۵</sup> و سر او را به شهر قزوین بردند و علاءالملک لاری<sup>۶</sup>، والی لارستان برای تاریخ آن گفته است:

تا هست خدای جان ستان و جان ده  
تاریخ سفر سوی سقر رفتن اوست  
اینطور نبوده کیدئی فرمانده  
لامت کافر زن از کون کان ده

۱. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۲۷، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۳۰، نقاوة الآثار، ص ۱۸۳، ۱۸۱.

۲. در عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴۲: (علی خان شادی تکلو ذوالقدر).

۳. ر.ک: نقاوة الآثار، ص ۱۸۴.

۴. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۲۷، نقاوة الآثار، ص ۱۸۵.

۵. ر.ک: نقاوة الآثار، ص ۱۸۸: ولی وزیرش امیر قوام الدین حسین اصفهانی کشته شد.

۶. ر.ک: نقاوة الآثار، ص ۳۷۱.

۷. در تحفه سامی، (ص ۲۰) از شاه عادل حاکم لار سخن رفته است، و در همین کتاب بخش دوم علاءالملک مشهور به شاه ابراهیم خان پسر نورالدهرخان لاری است. (ر.ک: بخش دوم، لار).

و مهدی قلی بیگ پسر شادی بیگ ذوالقدر، و کیل شیراز که در همه جا با امت خان بود، در این جنگ اسیر سپاه شاهزاده جهانبانی شد. چون او را به حضور رسانیدند، مورد عنایت گردید و کمافی السابق او را به وکالت و ریش سفیدی فارس، مقرر داشته روانه شیراز گردید<sup>۱</sup> و ایالت مملکت فارس، چنانکه چند ماهی قبل به علی خان ذوالقدر شفقت شده بود، برقرار داشتند و حکومت ناحیه دارابجرد را به محمد سلطان ذوالقدر بساویل باشی عنایت گردید و شاهزاده سلطان حمزه میرزا، در ماه رجب همین سال که خاطر از جانب فارس و کرمان و عراق فارغ داشت، از قزوین به تبریز رفته، خدمت والد ماجد خود رسید و سپاهی بی اندازه از عراق و آذربایجان برای تسخیر «ینگ قلعه» رویان به تبریز رسانید و چندین مرتبه یورش، به جانب قلعه برده، کاری را نساختند که خبر رسید فرهاد پاشا با سپاه رومی عازم تبریز است، پس حضرت شاه سلطان محمد و تمامت سپاه قزلباش، از شهر تبریز نهضت فرمود و بعد از دوسه روز فرهاد پاشا وارد تبریز گردید و سیورسات و لوازم قلعه داری را به مستحفظین ینگ قلعه داده، مراجعت نمود و موکب والا برای نظم شیروان و گرجستان، تشریف فرمای قراباغ و گنجه<sup>۲</sup> شد.

و در ماه ذی القعدة همین سال [۹۹۴]: آقایان ذوالقدر که هر یک در ناحیه ای از مملکت فارس رأیت اقتدار و حکومت افراخته بودند، از علی خان حاکم فارس یاغی شدند و علی خان با صد و پنجاه نفر از ملازمان خاصه خود از شیراز به دارالسلطنه قزوین آمده، توقف نمود و پادشاه جم جاه و نواب جهانبانی خاطر را از رهگذر نظم شیروان، آسوده داشته، از گنجه به قصد انتظام عراق و فارس، کوچ بر کوچ روانه شدند، در یکی از منازل شاهزاده سلطان حمزه میرزا، از شرابی که تازه از گرجستان آورده بودند، در منزل علی قلی خان فتح اوغلی بیشتر از عادت صرف فرمود و مستی بر او زیادتی نمود، از منزل علی قلی خان به سراپرده خود آمد، چون شب کوچ بود در الاچقی فرود آمده به خواب رفت و خداویردی<sup>۳</sup> نام دلاک که اصلش از ارامنه خوی بود و قدی کوتاه و قوزی در پشت داشت و در خلوت بر همه خلوتیان برتری می نمود، خنجر از کمر شاهزاده کشیده، به سه چهار زخم، کار او را بساخت و شاهزاده را در خون غلطانیده، قصد فرار نمود و الله ویردی بیگ زرگر باشی که منظور نظر آن شاهزاده بود چون اضطراب در خداویردی دید به دغدغه افتاده در آلاچقی آمد، چراغ را خاموش دید و آواز خرخره شنید چون چراغ را آورده، شاهزاده را در خون خود غلتیده دید و الله ویردی بیگ و ملازمین خاصه، جنازه شاهزاده را برداشته، به سراپرده شاهی بردند و ناله و افغان به آسمان رسانیدند و باعث این عمل شنیع، گفته اند که: خداویردی<sup>۴</sup> دلاک نسبت به رضاقلی بیگ که از اجله امرا و خواص شاهزاده بود و روئی زیبا و طلعتی دلگشا داشت و سنین عمرش از هیجده نگذشته بود، اظهار عشقی می نمود و نواب شاهزاده [را] هم با او میلی تمام بود و جماعتی از امراء خداویردی<sup>۵</sup> را ریشخند کرده که تا شاهزاده در قید زندگی است، از خرمن وصال رضاقلی بیگ، بهره نخواهی برد و آن کافر نعمت، به غیرت بری، اقدام در کشتن چنان رقیبی نمود و این واقعه در بیست و هشتم<sup>۶</sup> ماه ذی الحججه همین سال: [۹۹۴] اتفاق افتاد.

۱. ر. ک: تقاوة الآثار، ص ۳۸۶. ۲. در متن: (جه). ر. ک: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۲۲۸.

۳. در متن: (خودی). ر. ک: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۲۲۸، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴۶، تقاوة الآثار، ص ۲۱۵.

۴. در متن: (خودی). ۵. در متن: (خودی).

۶. در روضة الصفاء، ج ۸، ص ۲۲۸: (۲۸ ذی الحججه). اما در عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴۶: (۲۲ ذی الحججه) است.

بیت:

دریغا که پژمرده شد ناگهانی  
و بعد از دوسه روز خداویردی را گرفته<sup>۱</sup>، آورده، حضرت شاهسلطان محمد به دست خود  
خنجری بر او زده، او را روانه جهنم نمود<sup>۲</sup> و زبان زندگانی آن شاهزاده جنت مکان، هیجده سال  
بود، پس، اسرای قزلباش به مصلحت اندیشی که زمام امور سلطنت از کف آنها بیرون نرود،  
به ولایت عهد، برای نواب شاهزاده عباس میرزا که بر مملکت خراسان مقتدر بود، راضی نشده،  
ولایت عهد را به نام شاهزاده ابوطالب میرزا که برادر کوچک عباس میرزا بود قرار دادند<sup>۳</sup>.

و موکب والا و حضرت ولیعهد ابوطالب میرزا در ماه ربیع الاول سال ۹۹۵ وارد دارالسلطنه  
قزوین گردید. و امرا و والیان بلاد، ولایت عهد را جز برای شاهزاده عباس میرزا نخواستند و  
هر کس به هوای نفس حرکتی می نمود مانند آنکه یوسف سلطان افشار، ابرقوه و یوانات فارس را  
به خودسر، متصرف گشت و مهدی قلی بیگ، پسر شادی بیگ ذوالقدر که وکیل حاکم شیراز بود  
خود را، خان دانسته، آقایان ذوالقدر را طوعاً و کرهاً در اطاعت خود آورد.

و عید نوروز سنه تنگوزئیل در دهم ماه ربیع الثانی همین سال [۹۹۵]: اتفاق افتاد و  
علی خان ذوالقدر حاکم شیراز که مدتی بود از شیراز آمده، در قزوین توقف داشت باز خلعت  
پوشیده به فرمانروائی مملکت فارس سرافراز گشته، روانه فارس گردید و چون به ناحیه کوشک  
زرد رسید، آقایان ذوالقدر، به عنوان استقبال رفته، او را گرفته به شیراز آوردند<sup>۴</sup> و امت بیگ  
برادر او را کشتند و بعد از چند روز علی خان را از حبس در آورده، به قتل رسانیدند و حکومت  
فارس بر مهدی قلی خان پسر شادی بیگ ساروشیخ ذوالقدر قرار گرفت و وزارت فارس را به میرزا-  
نظام الملک ثانی پسر میرزا سلمان اعتماد الدوله شیرازی نواده میرزا نظام الملک جابری اصفهانی  
وزیر سابق فارس مسلم و مقرر گردید و چون اخبار شوریدگی اصفهان و فارس به مسامع عز و جلال  
حضرت شاهسلطان محمد رسید، موکب والا از دارالسلطنه قزوین وارد اصفهان گردید و  
شوریدگیها را فرو نشانید و مهدی قلی خان حاکم فارس، عریضه ای مشعر بر اطاعت و فرمانبری و  
عذر از تقصیرات خود و پیشکشهای لایق روانه اصفهان داشت و چون خبر بی رونقی امور  
سلطنت به مسامع شاهزاده عالیان، عباس میرزا فرمانفرمای خراسان رسید؛

در اوائل ماه رمضان همین سال [۹۹۵]: از مشهد مقدس به پیشکاری مرشد قلی خان-  
استاجلو<sup>۵</sup> و سپاه خراسان به جانب عراق عجم نهضت فرمود و حضرت عباس میرزا، کوچ بر کوچ از  
سمنان و طهران گذشته، در همه جا نظمی لایق داده، چون به نزدیک دارالسلطنه قزوین شدند،  
تمامت اعیان و علما به استقبال شتافته، مورد عنایت گردیدند و به مبارکی وارد شهر گشته بر

۱. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۲۹.

۲. رك: نقاوة الآثار، ص ۲۱۷، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴۸ و ۳۴۹. ولی در روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۲۹، اشاره ای  
که خود محمد شاه او را کشته است نیست.

۳. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۲۹، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۵۰، نقاوة الآثار، ص ۲۲۱، خلاصة التواریخ، چاپ  
مانیس، ص ۱۰۰، بعد.

۴. رك: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۵۵. ۵. در متن: (شوریده گی).

۶. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۳۲، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۶۳.



تخت سلطنت جلوس فرمود<sup>۱</sup>.  
قطعه:

آرام یافت در حرم امن، وحش و طیر آسوده گشت در کنف عدل انس و جان  
گردون فرو گشاد کمر از میان تیغ ایام برگرفت زه از گردن کمان  
و امرای قزلباش که در رکاب شامسلطان محمد بودند، اردوی شاهی را به جانب قزوین،  
نهضت دادند و درمیانه راه، یک یک و دو دو، در خفیه و پنهانی از یکدیگر و از اردو جدا شده،  
به جانب قزوین می شتافتند، بلکه زودتر به عز بساط بوسی شاهزاده عالمیان عباس میرزا، فائز  
گردند و چون به نزدیک دارالسلطنه قزوین رسیدند، در خدمت حضرت شامسلطان محمد جز  
شاهزادگان<sup>۲</sup> و هفت هشت نفر از امراء و معدودی از ملازمان باقی نبود.

و در روز ششم ماه ذی الحجه همین سال [۹۹۵]: وارد دارالسلطنه قزوین شدند، پادشاه  
و شاهزادگان به دولتخانه نزد نواب کامیاب سالک رقاب رفتند و دیگران به منازل مناسبه فرود  
آمده، روز دیگر شش نفر از امرا را که در قتل مهد علیا، فخرالنساء بیگم متهم بودند، به فرمان  
نواب کامیاب عباس میرزا به قتل رسانیدند.

و در همین روز: حضرت شامسلطان محمد، تاج سلطنت را به دست خود بر سر فرزند ارجمند  
خود عباس میرزا گذاشت و او را به شاه عباس خطاب فرمود<sup>۳</sup>.

در روز چهاردهم ماه ذی الحجه همین سال [۹۹۵]: مهدی قلی خان ذوالقدر<sup>۴</sup> والی  
مملکت فارس و یوسف خان افشار<sup>۵</sup> حاکم ابرقوه و بوانات و میرزا عبدالله<sup>۶</sup> و میرزا نظام الملک  
پسران میرزا سلمان اعتمادالدوله که مولد و منشاء آنها شیراز بود و سایر امرای فارس به پایبوسی  
نواب اشرف، مشرف گشته، مورد عنایت شدند و مرشد قلی خان<sup>۷</sup> که زمام امور سلطنت در دست  
اقتدار او بود به مصلحت اندیشی روز پانزدهم ماه محرم سال ۹۹۶ پادشاه بزرگ، شامسلطان محمد  
و شاهزادگان: ابوطالب میرزا و اسمعیل میرزا و سلطان حیدر میرزا پسران سلطان حمزه میرزا را  
به قلعه الموت فرستادند<sup>۸</sup> و تاریخ جلوس پادشاه جم جاه، شاه عباس را کلمه «ظل الله» یافتند و  
به فکر دیگری «مروج مذهب» رسید و بعضی گفتند:

سال تاریخ دل طلب می کرد  
و دیگری گفته<sup>۹</sup>:

هاتفی بانگ زد که: «ظل الله»<sup>۱۰</sup>  
کرد بر مسند شهنشاهی چون جلوس آن شه همایون گاه<sup>۱۱</sup>

۱. رك: قفاوة الآثار، ص ۲۶۹.
۲. در متن: (شاهزاده گان). درباره موضوع رجوع شود به قفاوة الآثار، ص ۲۷۱.
۳. رك: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۷۲.
۴. قفاوة الآثار، ص ۲۸۶، خلاصة التواریخ، ص ۱۵، چاپ مانیس.
۵. رك: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۳۸۵.
۶. در عالم آرای عباسی، این واقعه در ضمن حوادث سال ۹۹۷ ضبط کرده است. (ج ۲، ص ۳۸۶)، و خلاصة التواریخ ص ۱۵.
۷. رك: تاریخ سلاطین صفویه، ص ۲۵.
۸. شعر در واقع دنباله بیت قبلی است بنابراین تعلق به (دیگری) ندارد - رك: تاریخ سلاطین صفویه، ص ۲. که این سه بیت را با هم ضبط کرده است.
۹. در تاریخ سلاطین صفویه، ص ۲. به جای (گاه)، (جاه) است.

بود چون سایه خدای جهان سایه انداخت بر عبادالله  
و دیگری گفته<sup>۱</sup>:

بر مسند خاقانی زد تکیه شه ایران تاریخ جلوسش شد، «عباس بهادرخان»<sup>۲</sup>  
و در اواخر ماه محرم همین سال [۹۹۹]: مهدی قلی خان ذوالقدر والی مملکت فارس و  
یوسف خان افشار حاکم ابرقوه و بوانات و میرزا عبدالله و میرزا نظام الملک پسران اعتمادالدوله و  
جماعتی دیگر از اعیان قزلباش به قصد کشتن مرشد قلی خان در دولتخانه حاضر شدند و  
مرشد قلی خان چون از خیال آنها مطلع گردید، از حضرت خاقانی جدا نگشت و امرا بعد از یأس  
به منازل خود رفتند و چون دریافت کرده بودند که مرشد قلی خان از اندیشه آنها باخبر است،  
خود را محافظت نمودند و روز دیگر مرشد قلی خان برای اصلاح کار کسی را نزد امرا فرستاده،  
سخن از صلح و صفا در میان آورد، آنها قبول نکردند و مهدی قلی خان ذوالقدر حاکم فارس  
به دولتخانه رفت که خود واسطه مصالحه شود، مرشد قلی خان در حضور پادشاه جم جاه با او در  
مقام عتاب شد و اراده آنها را بیان نمود، مهدی قلی خان به چشم و ابرو در پرخاش آمد و  
مرشد قلی خان، یعقوب بیگ پسر ابراهیم خان ذوالقدر حاکم سابق فارس را که در انتظار حکمرانی  
فارس بود، احضار نمود و به او فرمود که مهدی قلی خان را از مجلس بیرون برده، به قتل رساند،  
یعقوب بیگ به فرموده عمل نموده، سر مهدی قلی خان را بریده، حاضر داشت<sup>۳</sup> و مردمان قلمغچیان<sup>۴</sup>  
اردوی مهدی قلی خان را غارت نمودند<sup>۵</sup> و اموال آقایان ذوالقدر فارس را به یغما بردند<sup>۶</sup> و  
میرزا عبدالله و میرزا نظام پسران اعتمادالدوله میرزا سلمان را گرفته، به حضور رسانیدند و مبلغی  
به جریمه از آنها گرفته، رها نمودند، پس ایالت مملکت فارس را به یعقوب بیگ پسر ابراهیم خان  
ذوالقدر داده<sup>۷</sup> او را به لقب خانی، سرافراز داشته، متقبل گردید که سپاه فارس را برداشته در  
نواحی خراسان به اردوی اعلی ملحق گردد و یعقوب خان بعد از ورود به شیراز، منصب وزارت  
فارس را به میرزا هادی شیرازی وا گذاشت و چون عبدالله خان اوزبک در سال گذشته از ماوراءالنهر  
لشکری بی اندازه، برداشته داخل خراسان گردید و علی قلی خان شاملو والی هرات، خود را مرد  
میدان او ندید، [و] در شهر هرات متحصن گردید و مدتی زمان محاصره طول کشید و مکرر  
اخبار محاصره هرات را به مسامع جلال شاه عباس می رسانیدند و پادشاه جم جاه، تدارک سفر  
خراسان را در عهده نواب مرشد قلی خان می فرمود و نواب خان به ملاحظه دشمنی دیرینه ای که با  
علی قلی خان داشت، کار سفر را به معاطله و سهل انگاری می گذرانید تا آنکه خبر فتح هرات  
به دست عبدالله خان اوزبک و کشته شدن علی قلی خان والی هرات و قتل و غارت شهر هرات،

۱. در تاریخ سلاطین صفویه این بیت به مولانا شرقی نسبت داده شده است. (رک: ص ۲۰).

۲. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۳۷۹.

۳. رک: خلاصه التواریخ، ص ۲۱.

۴. (ترکی): نوکران، خدمتکاران.

۵. رک: نقاوة الآثار، ص ۲۸۹ و ۲۹۰: یعقوب بیگ فی الفور (مهدی قلی خان) را به گوشه ای برده او را کشت.

۶. رک: خلاصه التواریخ، ص ۲۱.

۷. رک: خلاصه التواریخ، ص ۲۲.

به قزوین رسید و مقصود مرشدقلی خان در هلاکت علی قلی خان<sup>۱</sup> حاصل گردید و این خبر بر پادشاه جم جاه بسی ناگوار افتاد بلکه در این مصیبت با آنکه به ملاحظه مرشدقلی خان، خودداری فرمود باز صبر از دست بیرون رفته، آواز گریه شاه عالی جاه، به گوش نزدیکان رسید، برای آنکه علی قلی خان آن پادشاه را اتابک بود و از روی خلوص نیت او را تربیت شاهانه نموده بود<sup>۲</sup>.

چون عید نوروز سنه سیچقان نیل را [که] در ۲۱ ماه ربیع الثانی سال ۹۹۶: بود در دارالسلطنه قزوین گذرانیدند، برای یورش خراسان، نهضت فرمود و چون موکب والابه طهران رسید، رأی صواب نمای حضرت شاه عباس قرار گرفت که نواب سلطان محمد پادشاه و اولاد امجاد او را که در قلعه الموت طالقان عراق، محبوس بودند، به ورامین آورده در قلعه ورامین محبوس داشتند<sup>۳</sup> و ماه مبارک رمضان را در چمن بسطام<sup>۴</sup> در انتظار اجتماع سپاه ممالک محروسه توقف فرمود و روزه ماه مبارک را گرفتند و چنانکه نگاشته گردید چون مرشدقلی خان در جنگ با علی قلی خان شاملو حاکم هرات فائق آمد، حضرت شاه عباس را که در آن سال در اردوی علی قلی خان تشریف داشت، دریافته، به اردوی خود در آورده، در شهر مشهد متوقف گردید<sup>۵</sup> و چون آن پادشاه از خراسان به قزوین آمد، تمامت امورات دولتی را در کف کفایت مرشدقلی خان گذاشت که در ظاهر و باطن مداخلتی در کارها نفرمود و مرشدقلی با عموم امرا و اعیان ممالک محروسه، ناسازگاری می نمود که تمامت آنها را از خود آزرده داشت و همیشه خاطر شاهی را می رنجانید و مساطله در سفر خراسان و امداد به علی قلی خان سرآمد جمیع خلفهای او گردید<sup>۶</sup> و از زمان حرکت از قزوین تا چمن بسطام در هر شبی برای کشتن مرشدقلی خان منتظر فرصت بودند تا آنکه در شب دهم<sup>۷</sup> ماه مبارک رمضان همین سال [۹۹۶] جماعتی از خواص محرمان شاهی که عمده آنها الله ویردی بیک زرگرباشی بود به اتفاق پادشاه جم جاه به چادر مرشدقلی خان رفتند و نواب کامیاب به نفس نفیس شمشیری به او زد و چاکران شمشیرها را بر او فرود آوردند، سراسیمه شده به جانب طویله گریخت الله ویردی بیک و سایرین کار او را ساختند<sup>۸</sup>.

بیت:

نکو خواه مردم شود بختیار بداندیش را بد بود روزگار  
و موکب والا، ماه مبارک رمضان را در چمن بسطام بسر بردند و یعقوب خان ذوالقدر و

۱. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۵۲، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۳۸۸ تا ۳۹۸. و رک: نقاوة الآثار، ص ۲۹۱ تا ۳۰۱، مشروح جنگ و کیفیت کشته شدن علی قلی خان: (او را با ساطور پاره پاره ساختند).
۲. رک: نقاوة الآثار، ص ۳۰۹.
۳. رک: خلاصة التواریخ، ص ۳۲.
۴. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۳۹۹.
۵. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۰۰.
۶. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۵۲، نقاوة الآثار، ص ۳۰۶.
۷. در نقاوة الآثار، ص ۳۰۹: (در هشتم رمضان ۹۹۷ در موضع شاهرود).
۸. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۰۱. اما اشاره ای به حضور شاه عباس در قلنگاه نشده و فقط آمده است که در جوار سراپرده شاهی کشته شد. اما در خلاصة التواریخ، ص ۳۳، آمده است که: شاه شخصا به کمک امت بیک او را کشت. و در نقاوة الآثار، ص ۳۰۹: کشته او (امت بیک) آمده است. و در خواب هم کشته می شود و نویسنده کتاب بسیار از او به نیکی یاد می کند، (ص ۳۱۰).

آقایان ذوالقدر فارس با سپاه فارس وارد اردوی اعلی شدند و موکب همایون در ماه ذی الحجّه وارد مشهد مقدس گردید و چون چند روزی از لوازم زیارت آستانه مبارکه فارغ شد، اخبار متواتر رسید که چغال اوغلی سردار سپاه رومی از راه ماهی دشت کرمانشاهان به همدان آمده، بعضی از قلعه های آن ناحیه را تعمیر کرده و دوهزار نفر تفنگچی در آن گذاشته، عود به بغداد نموده است.

در همین روزها، آقایان ذوالقدر فارس که خودسر برآمده بودند، از اردو گریخته به جانب شیراز روانه شدند و یعقوب خان والی فارس، اذن مرخصی خواسته برای برگردانیدن آنها، روانه شیراز گردید و چون آقایان ذوالقدر که سرکرده آنها، حمزه بیگ بود، وارد شهر یزد شدند، بکتاش خان والی یزد، آنها را گرفته، به داروغه سپرد و چون یعقوب خان، نزدیک به یزد رسید، بکتاش خان او را استقبال نموده، وارد شهر یزد گردید و یعقوب خان از اطوار بکتاش خان تفرس نمود اراده گرفتن او را دارد، پیشدستی کرده، در نیم شبی به جانب شیراز بتافت. و در همین ایام حکومت داراب را از منتشاخان ذوالقدر گرفت و جای او را به محمدقلی خان پرناک بخشید و شاهوردی خلیفه ولد ولی خلیفه شاملو که از زمان اقتدار مرشد قلی خان، در قصبه ایچ و نیریز فارس حاکم بود و با سیصد نفر سوار شاملو، در آن نواحی اقامت داشت چون یعقوب خان، مزاج حضرت اشرف را نسبت به او منحرف می دانست او را معزول نمود و شاهوردی خلیفه، سر از اطاعت باز زده، تمکین نفرسود و یعقوب خان به بهانه شکار از شیراز به جانب قصبه ایچ تاخت نمود و او را گرفته با چند نفر از خویشان او به قتل رسانیدند و چون اخبار این بی نظمی عراق و فارس به مسامع عز و جلال رسید، موکب والا، خراسان را گذاشته عازم عراق گردید.

و عید نوروز سنه اودئیل در اوائل ماه جمادی الاولی سال ۹۹۷: که موکب همایون در حوالی داسغان<sup>۶</sup> بود، اتفاق افتاد و چون مرشد قلی خان پادشاه سکندرشان، حضرت شامسلطان محمد را بی رضا و اضمای نواب اشرف شاهی در قلعه ورامین محبوس داشته بود<sup>۷</sup>، بعد از ورود موکب والا به نواحی ری، حضرت شامسلطان محمد از قلعه ورامین تشریف فرمای اردوی کیوان شکوه گردید و نواب اشرف، شاه عباس نیم فرسخ او را، استقبال کرده، چون نزدیک شد، پیاده گشت و رکاب پدر بزرگوار را بوسید و لوازم احترام را به جا آورده، به اتفاق وارد قزوین شدند و وزارت عظمی را به میرزا لطف الله شیرازی<sup>۸</sup> واگذار فرموده او را اعتماد الدوله گفتند.

هم در این سال [۹۹۷]: حسن خان افشار در کوه کیلویه، لوای اقتدار افراخته، سر از

۱. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۰۳، و خلاصه التواریخ، ص ۳۹.

۲. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۹۹۴، ۱۸۵۴، و تقاوة الآثار، ص ۳۲۵.

۳. رک: خلاصه التواریخ، ص ۳۹.

۴. در تقاوة الآثار ص ۳۴۴: (ایگ و نیز).

۵. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۵۷، تقاوة الآثار، ص ۳۴۲.

۶. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۰۵.

۷. رک: همانجا.

۸. در عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۰۹: این واقعه در سال ۹۹۸ ضبط شده است. تقاوة الآثار، ص ۳۱۸: (میرزا لطفی).

و خلاصه التواریخ، ص ۴۱.

چنبر فرمانبری بیرون کشید<sup>۱</sup> و چون عبدالمؤمن خان اوزبک، از آب آسویه گذشته، خراسان را مسخر داشته، شهر مشهد مقدس را محاصره نموده بود، حضرت پادشاه جمجاه قدغن فرمود که سواران قزلباش بی شتر و استر در رکاب همایون بر سبیل تعجیل روانه مشهد مقدس شوند.

در روز بیست و یکم ماه شوال همین سال [۹۹۷]: بسرعت تمام در قزوین نهضت فرمودند و به چند کوچ وارد طهران شدند<sup>۲</sup> که مرض ناگهانی عارض مزاج مبارک گردید<sup>۳</sup> و چند روز نگذشته که خبر فتح مشهد مقدس به دست اوزبکان و قتل و غارت آن بلده طیبه را رسانیدند و آن حضرت فسخ عزیمت خراسان را فرمود.

در نیمه ماه محرم سال ۹۹۸: وارد دارالسلطنه قزوین گردید<sup>۴</sup> و چون آقایان ذوالقدر فارس و حسن خان افشار حاکم کوه کیلویه مستحق تنبیه و سیاست بودند، پادشاه والجاه در روز بیستم صفر همین سال، از دارالسلطنه قزوین، به صوب اصفهان، نهضت فرمود، با آنکه آفتاب در برج دلو بود و سردی هوا از حد گذشته، چنانکه گفته اند:

قطعه:

مرغ آبی می کند از سوز دل خود را کباب  
هر کجا همچون سمندر بوی آتش می برد  
از دم باد خنک لبهای خوبان شد کبود  
آه از این سرما که رنگ از روی آتش می برد<sup>۵</sup>  
در اوائل ماه ربیع الاول: وارد اصفهان شدند<sup>۶</sup> و یعقوب خان والی فارس، جمعیتی فراهم آورد و عنوان را برای یورش به لارستان قرار داد و در وقت حرکت به جانب یزد ایلغار نمود<sup>۷</sup> و چون بکتاش خان افشار حاکم کرمان، شهر یزد را بی اذن اولیای دولت، متصرف گشته بود و یعقوب خان با او سابقه عنادی داشت، سپاه فارس، هشت روزه وارد یزد شده، شهر را محاصره کرده، بعد از کوشش، مسخر گردید و بکتاش خان را کشته<sup>۸</sup>، سر او را روانه اصفهان داشت و یعقوب خان اموال بکتاش خان و زوجه او دختر میرمیران یزدی را برداشته، عود به شیراز نمود و بعد از انقضای زمان عده او را در ازدواج خود درآورد<sup>۹</sup>.

و عید نوروز سنه پارس نیل ۹۹۸: در روز چهاردهم جمادی الاولی، اتفاق افتاد [و] حضرت شاه عباس در دارالسلطنه اصفهان به عیش و کاسرانی به لوازم عید کوشیده، قنبرخان شاملو، مأمور به رفتن کوه کیلویه گردید و بعد از ورود او، حسن خان افشار حاکم آن ناحیه، سر در چنبر اطاعت و فرمانبری آورده، با پیشکشهای لایق و چندین سراسب و استر با قنبرخان وارد اصفهان گشته، مورد عنایت گردید و چون یعقوب خان والی فارس خود را بی نهایت مورد عنایت ملوکانه می دانست به خیال فاسد با خود قرار داد که میرزاده های ذوالقدر و آقایان

۱. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۰۹. ۲. رک: خلاصه التواریخ، ص ۵۰.

۳. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۵۴، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۱۲.

۴. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۱۴.

۵. رک: خلاصه التواریخ، ص ۵۸.

۶. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۲۶ و ۴۲۱.

۷. رک: خلاصه التواریخ، ص ۵۹.

۸. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۲۰ تا ۴۲۵، روضة الصفا، ج ۲، ص ۲۵۷ و تقاوة الآثار، ص ۳۴۴. (مشهور است که خود التماس نمود که او را به قتل آورند)، خلاصه التواریخ، ص ۵۹.

۹. رک: همانجا، ج ۲، ص ۴۲۵ و تقاوة الآثار، ص ۳۴۳، خلاصه التواریخ، ص ۶۰.

ذوالقدر را که گاهی در هوس حکومت مملکت فارس هستند، بی اجازه دولتی از میان برداشته، به فراغ بال به فرمانروائی مملکت فارس، برقرار باشد<sup>۱</sup>، پس بیست و چهار نفر از آنها را که هریک حاکم بلوکی و سرکرده فوجی بودند، کشت<sup>۲</sup> و اموال و املاک آنها را گرفت و جماعتی از اجلاف را گرد خود جمع نمود و چون به یقین پیوست که پادشاه عادل از خون آن میرزادگان نخواهد گذشت، در اراضی باغ گلشن شیراز<sup>۳</sup> که محل نزول پادشاهان بود [و] به سرور زمان ویرانه گشت، قلعه‌ای در کمال اعتبار بساخت و مدرسه دارالصفاء که از بناهای سلطان ابراهیم - میرزا پسر میرزا شاهرخ پسر حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بود و عمارت دارالایتام و زاویه صوفی خلیل را خراب کرده، سنگ و آجر آنها را برای تعمیر قلعه برد<sup>۴</sup> و سنگهای قبرستان مسلمانان که میانه جعفرآباد و مصلی بود تا قبر هفت تنان را برداشته، به خرج آن قلعه صرف نمود و در شرفیابی حضور مبارک، هر روزه به عذری متمسک می‌گردید تا آنکه کورحسین استاجلو<sup>۵</sup> را مأمور به آوردن او فرمودند، کورحسین بعد از ورود معلوم داشت که از سیئات اعمال خود، روی شرفیابی را ندارد و استدعا می‌نمود که مرا با پنج هزار نفر سوار از سپاه فارس، مأمور خراسان فرماید و چون مادر یعقوب خان، کنیزی بود که پادشاه مغفور شاه طهماسب به ابراهیم خان ذوالقدر پدر یعقوب خان بخشیده بود، یعقوب خان به خیال مالیخولیائی می‌گفت وقتی مادرم را به پدرم بخشیدند و از حرم سرا درآمد، سرا از حضرت پادشاه در حمل داشت و مملکت فارس به ارث و استحقاق ملک موروث من است و بعضی از خوش آمدگویان، تصدیق او را می‌نمودند و گاهی در هوس سلطنت افتاده، در خیال محال جنگ با پادشاه جمجاه می‌افتاد، چون این اخبار در اصفهان شهرت یافت، موکب فیروزی کوکب به جانب خطه شیراز نهضت فرمود<sup>۶</sup> و چون به چمن کوشک زرد<sup>۷</sup> که بهترین چمن های مملکت ایران است رسیدند، چند روزی توقف فرمود و از شیراز خبر رسید که سیادت و نقابت پناه، سیرابوالمحمد انجو که از اعظام سادات شیراز است، مردمان شهری را در مسجد جامع حاضر ساخت که به منزل یعقوب خان رفته، او را گرفته، حبس نمایند و چون یعقوب خان مطلع گردید در روز نهم ماه شعبان همین سال [۹۹۸] از شیراز گریخت و در قلعه استخر سرودشت، متحصن گردید و حضرت شاه عباس، حسین خان قاجار را داروغه شیراز فرموده روانه اش داشت و جماعتی [را] به محاصره قلعه استخر مقرر فرمود و موکب والا از کوشک زرد کوچ کرده از راه مشهد ام‌النبی<sup>۸</sup> به سرودشت آمد و عمارت چهل مناره جمشیدی و بند امیر عضدالدوله را به ملاحظه درآورد و در روز بیست و چهارم ماه رمضان همین سال وارد شیراز جنت طراز گردید و در خانه های ابراهیم خان ذوالقدر نزول اجلال فرمود و میرزا لطف‌الله -

۱. رک: همانجا، ج ۲، ص ۴۲۰، ۴۲۵.

۲. رک: خلاصه التواریخ، ص ۶۶، نقل به عبارات.

۳. رک: خلاصه التواریخ، ص ۶۷.

۴. رک: همانجا.

۵. رک: نقاوة الآثار، ص ۳۴۵، خلاصه التواریخ، ص ۶۸.

۶. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۳۱، روضة الصفاء، ج ۸، ص ۲۵۷، در نقاوة الآثار، ص ۳۴۶؛ (در اول فصل بهار سنه ۹۹۸)، شاه عباس عزم دارالملک شیراز می‌کند.

۷. رک: همانجا، ج ۲، ص ۴۳۲.

۸. در خلاصه التواریخ، ص ۷۰؛ (مشهد مادر سلیمان).

اعتمادالدوله<sup>۱</sup> چون در اصل شیرازی بود به لوازم خدمت پرداخت و اعیان و اشراف و علمای شیراز را به حضور رسانیده، مورد عنایت شدند<sup>۲</sup> و ابراهیم خان والی لارستان<sup>۳</sup> که پیشکش‌های لایق روانه داشته بود، در شیراز رسید و ایالت ولایت شیراز و امیرالامرائی مملکت فارس را به بنیادخان توأچی باشی<sup>۴</sup> ذوالقدر که در سلک یوزباشیان انتظام داشت، شفقت نمودند و چون خوانین کوه گیلویه هر یک خود را بی اجازه سلطنت، حاکم می دانست و حسن خان افشار که رتبه برتری بر آنها داشت در اصفهان شرفیاب حضور مبارک گشت و مورد عنایت گردیده عود به کوه گیلویه نمود و شاهقلی بیگ پسر خلیل خان حاکم سابق کوه گیلویه از خود سری داعیه حکومت می نمود و بعد از ورود سوکب والا به فارس، هردو نفر از کوه گیلویه به اردوی اعلی آمدند و هر یک استدعای حکومت را به انفراد، داشتند و حسن خان، چون مزاج مبارک شاهی را از شاهقلی بیگ منحرف دید، در نیمه شبی به منزل او رفته، او را بکشت<sup>۵</sup> و روز دیگر مورد عنایت گردیده، حاکم کوه گیلویه به انفراد گردید و یعقوب خان به فراوانی ذخیره و استحکام قلعه استخر، مغرور گشته، به فراغ بال قرار گرفت و پادشاه جمجاه، مدتی تغافل از او فرمود و چون مدت پنج ماه گذشت، یعقوب خان را به خاطر رسید که میرزاخان بیگ شیرازی<sup>۶</sup> وزیر خود را به درگاه عالم پناه فرستاده، از شاه جمجاه درخواست عفو از گناه نماید و میرزاخان بیگ بعد از شرفیابی حضور مبارک مورد عنایت شده، خلعت‌های فاخر برای یعقوب خان گرفته، عود به قلعه استخر نمود.

و روز عید غدیر ماه ذی الحججه همین سال [۹۹۸]: یعقوب خان از قلعه به زیر آمده، وارد شیراز گردیده، مورد نوازش شده، سپاه فارس و ذوالقدر در خانه او مجتمع گشتند<sup>۷</sup>.  
در روز نوزدهم همین ماه: مصطفی قلی بیگ کچل افشار که باعث فتنه و فساد یعقوب خان بود به قتل رسید<sup>۸</sup>.

و در روز بیست و دویم همین ماه: یعقوب خان را به ورثه آقایان ذوالقدر که به دست او کشته شده بودند، سپرده او را به قصاص بکشتند<sup>۹</sup>. و ابوالقاسم بیگ فارسی مدان و جماعتی که با او موافقت کرده بودند، هر یک به سیامت رسیدند و امت بیگ ذوالقدر، چون از کشتن یعقوب خان مطلع گشت، قلعه را مضبوط داشت و بنیادخان<sup>۱۰</sup> والی فارس، مأمور به تسخیر قلعه

۱. رک: همانجا، ج ۲، ص ۴۳۲، خلاصه التواریخ، ص ۷۰.

۲. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۳۲، روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۵۸، نقاوة الآثار، ص ۳۵۱.

۳. در نقاوة الآثار، ص ۳۵۱، اسامی بعضی از این اشخاص آمده است. و رک: خلاصه التواریخ، ص ۷۱.

۴. (بنیادخان که در سلک یوزباشیان ذوالقدر انتظام داشت). عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۳۲، روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۵۸.

۵. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۳۳.

۶. رک: همانجا، ج ۲، ص ۴۳۴، خلاصه التواریخ، ص ۷۹.

۷. رک: همانجا، ج ۲، ص ۴۳۵، نقاوة الآثار، ص ۳۵۹، خلاصه التواریخ، ص ۸۰.

۸. رک: خلاصه التواریخ، ص ۸۰.

۹. رک: همانجا، ج ۲، ص ۴۳۹، و روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۵۸. در نقاوة الآثار، ص ۳۶۰: تاریخ کشته شدن او را سال ۹۹۹ می دانند. (روز سه شنبه ۲۳ شهر مذکور او را پاره پاره کرده گوشت او را جماعتی که از اقربای مقتولان او بودند

تناول نمودند). خلاصه التواریخ، ص ۸۰.

۱۰. رک: نقاوة الآثار، ص ۳۶۱، خلاصه التواریخ، ص ۸۰ و ۸۱.

استخر گردید و چون در پای قلعه فرود آمدند، چند نفری از درزهای آن کوه فلک شکوه که مستحفظی نداشت، بالا رفتند، چون اهل قلعه آنها را دیدند به گمان آنکه عموم سپاه وارد قلعه شده، مضطرب گشتند و قلعه را به دست دادند و بنیادخان والی وارد قلعه شد [و] اموال یعقوب خان را تصرف نمود و چند روز دیگر، پادشاه جم جاه، به عنوان شکار به مرودشت تشریف برده، بر سر آن قلعه برفت، اولاً آب انبار چهل پایه را خراب کرده، دیوارهای آنرا شکستند و سنگ تراشان چندین راه برای آن قلعه بساختند و عود به شیراز فرمود.<sup>۱</sup>

و در دوازدهم ماه محرم سال ۹۹۹: موبک همایون به عزم عراق از شیراز جنت طراز، نهضت فرموده، در خارج شهر توقف نموده، روز بیست و نهم ماه محرم همین سال، حضرت پادشاه جم جاه، از خارج شیراز، اردو را گذاشته به ایلغار حرکت فرمود و با آنکه وقت زمستان بود، به دوروزونیم که شبها را در منازل توقف می فرمود، از خارج شیراز، وارد دارالعباد یزد شدند<sup>۲</sup> و دوازده روز در یزد بر آریکه اقتدار نشست و در بلده یزد، نواب حاتم بیگ اردویادی<sup>۳</sup> که نواده حضرت خاتم الحکما، خواجه نصیرالدین طوسی علیه الرحمه است و دوازده سال به وزارت کل ولایات کرمان، سرافراز و برقرار بود و در سلامت نفس و خوش ذاتی ممتاز افتاده، به استیفای دیوان اعلی مقرر گشت.

در نیمه ماه صفر همین سال [۹۹۹]: حضرت خاقان بی همال از شهر یزد بیرون آمده، روز بیست و یکم همین ماه، نزول اجلال به اصفهان فرمود<sup>۴</sup> و اردوی کیوان شکوه در ملازمت نواب اعتمادالدوله میرزا لطف الله شیرازی، از شیراز به اصفهان رسید و بعد از نظم آن ولایت، روانه دارالسلطنه قزوین گردیده روز هیجدهم ماه ربیع الاول همین سال [۹۹۹]: نزول اجلال به دارالسلطنه قزوین فرمود و بقیه این سنه پارس نیل را در قزوین توقف نمود.

صاحب کتاب خلاصه التواریخ، قاضی احمد منشی پسر شرف الدین حسین حسینی قمی نوشته است چون سنه پارس نیل این سال تمام شد، این جلد پنجم خلاصه التواریخ به انجام رسید، نود و سه سال تمام از سلطنت روزافزون سلاطین صفویه و دودمان سرتضویه، گذشته، سمت تحریر یافت.<sup>۵</sup>

عید نوروز سنه توشقان نیل، در بیست و پنجم ماه جمادی الاخره این سال ۹۹۹: اتفاق افتاد و پادشاه کامگار، در دارالسلطنه قزوین به عیش و عشرت گذرانید و چون خاطر انور از میرزا لطف الله اعتمادالدوله شیرازی، برای اعمال زشتی که از پسرش به جهل و غرور بروز می نمود، مکدر بود، او را از وزارت معزول فرموده<sup>۶</sup>، این منصب جلیل را به حاتم بیگ اردویادی که به منصب استیفای دیوانی سرافراز بود، واگذار نموده، او را اعتمادالدوله گفتند.<sup>۷</sup>

۱. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۳۷.

۲. رک: نقاوة الآثار، ص ۳۶۵، خلاصه التواریخ، ص ۸۴.

۳. در خلاصه التواریخ: (جلالا حاتم بیگاکه از اعیان خطه اردوباد است). ص ۸۴.

۴. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۳۸. در نقاوة الآثار، ص ۳۶۷: تاریخ ورود به اصفهان را (اوایل زمستان سال ۹۹۹) آورده است.

۵. رک: خلاصه التواریخ، ص ۸۶.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۱۸، ص ۲۵۸.

۷. در عالم آرای عباسی، در ذکر وقایع سال ۱۰۰۰، (ج ۲، ص ۴۳۹) و خلاصه التواریخ، ص ۸۸.



در زمستان این سنه [۹۹۹]: موکب والا بر جناح استعجال از قزوین به اصفهان و یزد آمده، به اصفهان بازنگشته تا آخر زمستان همین سنه عود به دارالسلطنه قزوین فرمود.  
عید نوروز سنه لوی ثیل در ششم ماه جمادی الاخره سال ۱۰۰۰: اتفاق افتاد و حضرت اشرف، لوازم عید را معمول فرمود.

و در همین سنه [۱۰۰۰]: که باز عبدالؤمن خان اوزبک در خراسان رایت جور و ستم افراخته بود، موکب فیروزی کوکب، از دارالسلطنه قزوین نهضت فرموده، وارد چمن بسطام گردیدند<sup>۱</sup> که عبدالؤمن خان از نیشابور، رقعہ مختصری<sup>۲</sup> خدمت پادشاه جم‌جاه فرستاد که میانہ پادشاهان همیشه یا جنگ است یا صلح اگر بر سر صلح شویم مملکت خراسان را که در تسخیر آن، زحمت کشیده‌ام، به من واگذار فرمائید و اگر جنگ را آماده‌اید ما هم ایستاده‌ایم که فتح و شکست از جانب خداست و حضرت شاه عباس بهادرخان، در کمال ادب در جواب نگاشت که ما به لطف ایزدی و ائقیم و از مملکت سوروثه نودساله<sup>۳</sup> خود نخواهیم گذشت، اگر شما طالب صلح باشید، آب آمویه را ساسان ایران و ماوراءالنهر قرار داده، آسوده شوید، چون جواب به عبدالؤمن خان رسید و از شماره سپاه قزلباش مطلع گردید، رقعہ مختصری فرستاد که از قدیم گفته‌اند: «با آل علی هر که در افتاد بر افتاد» و من با شما در نمی‌آویزم تا آنکه شما بر سر من آئید و چون ضرورت داعی بود به جانب جام رفتیم اگر تشریف فرما شوید، مهمان پذیریم و پادشاه ظفرپناه چون به نزدیک مشهد مقدس رسیدند، معلوم شد که اوزبکان در حصار شهر نشسته و آذوقه و سیورسات فراوان جمع کرده‌اند، حضرت شاه عباس بعد از مشاورت، صلاح ندانست که یورش به جانب مشهد که آستانه مبارک رضویه است اندازد و بی‌حرمتی واقع گردد به مضمون این مقال:

کردند معاملان افلاک	هر کار به وقت خویش مرهون
تعجیل در آن مکن نیارد	تا وعده سر از دریچه بیرون
چون وعده رهن منقضی گشت	آن کار شود به صدق مقرون

تسخیر مشهد مقدس را حواله به وقت دیگر فرمود و موکب والا از خراسان به جانب عراق نهضت فرموده، وارد دارالسلطنه قزوین گردید<sup>۴</sup> و حضرت اشرف پادشاه جم‌جاه، جریده و مختصر از قزوین وارد دارالسلطنه اصفهان شده<sup>۵</sup>، زمستان را به خرمی گذرانید و چون نواب بنیادخان والی مملکت فارس و آقایان ذوالقدر فارس در یورش خراسان، سپاه فارس و ذوالقدر به اندازه‌ای که فرمان همایون صادر شده بود به خراسان نرسانیده بودند، بنیادخان را از ایالت معزول فرموده، آقایان مورد عتاب شدند<sup>۶</sup> و بعد از دوسه روز، بیست و پنج هزار تومان به عنوان

۱. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۶۰، خلاصه التواریخ، ص ۸۸.

۲. متن نامه و ترجمه آن در صفحه ۴۰۸ و حاشیه ۲ همان صفحه در تقاوة الآثار.

۳. در عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۵۳: (سلک مورث صدساله) و رک: نامه‌های عبدالؤمن (ص ۴۱۵) و جواب آن (ص ۴۱۷) و ص ۴۲۴ و ۴۲۵.

۴. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۵۲.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۶۰، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۵۴.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۶۱، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۵۵.

۷. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۵۸: (و حکومت فارس به حسین خان مصاحب قاجار نامزد شده بود...).

جریمه بنیادخان و آقایان متقبل گشتند که در عرض سه سال از ولایت فارس به دیوان اعلی رسانیدند و رتق و فتق ولایات فارس کما فی السابق بر بنیادخان و آقایان ذوالقدر برقرار گردید.<sup>۱</sup>  
عید نوروز سنه ثیلان ثیل در شانزدهم جمادی الاخره سال ۱۰۰۱ اتفاق افتاد.

در همین سال [۱۰۰۱]: موکب والا برای تنبیه الوار لرستان حرکت نموده<sup>۲</sup>، آنها را تنبیهی کامل فرموده، عود به قزوین نمود<sup>۳</sup> و در همین سال نورمحمدخان<sup>۴</sup> والی اورگنج<sup>۵</sup> و حاجی محمدخان<sup>۶</sup> پادشاه خوارزم که هردو از خیرخواهان دولت علیه صفویه و با یکدیگر پسرعم بودند و بواسطه افساد مردمان شر طلب، سیانه آنها به مخالفت کشیده بود، نورمحمدخان پیش از نهضت موکب والا وارد قزوین شده بود در رکاب ظفر انتساب در سفر لرستان همراهی داشت و حاجی محمدخان پادشاه خوارزم در زمان غیبت حضرت شاه عالم پناه آمده، در قزوین توقف نمود و بعد از ورود موکب والا، آن پادشاه جم جاه با آن دو نفر پادشاه خوارزم و اورگنج در یک مسند نشسته از یک سفره، طعام خورده، از یک جام می نوشیدند.

و در همین سال [۱۰۰۱]: مولانا جلال الدین<sup>۷</sup> که در علم نجوم سرآمد اهل زمان بود و در زایچه طالع این سال نوشته بود که در این سال در دارالسلطنه قزوین مردی را از تخت سلطنت برداشته برتخته مرده شوئی اندازند و در بین، به عرض همایونی رسانیدند که درویش خسرو- نام قزوینی<sup>۸</sup> که از عقائد مسلمانی گذشته، جماعتی بر گرد او جمع شده، به طریقه الحاد و کفر می گذرانند، چون این مطلب را محقق داشتند، یوسف نام ترکش دوز<sup>۹</sup> که از اتباع درویش بود آورده، تاج شاهی را بر سرش گذاشته، او را سه روز بر تخت سلطنت نشانیدند و جمیع امرا و اعیان به او سر فرود می آوردند و احکام او را می نگاشتند و حضرت شاه عباس بهادرخان با دوسه نفر از خواص خود به لباس قروتنی می گذرانید و بعضی از طرفا به مولانا جلال الدین گفتند که فرمان شاهی صادر شده که در سه روز تمامت احکام یوسف ترکش دوز مجری است و شنیده ام که یوسف حکم کرده که باید یکروز بیشتر از قتل خود مولانا را بگویم به قتل رسانند و مولانا از این خبر وحشت کرده، سه چهار روز در جایهای بیغوله پنهان گردید و در روز سیم، یوسف ترکش دوز را از تخت به زیر آورده، او را بکشتند و ماصدق حکم نجوسی را یافتند و بعد از

۱. رک: همانجا.

۲. در عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۶۹، در ضمن وقایع سال ۱۰۰۲.

۳. رک: همانجا، ج ۲، ص ۴۷۳.

۴. رک: همانجا، ج ۲، ص ۴۶۴.

۵. در نقاوة الآثار، ص ۴۱۷: (اور گنجینه).

۶. رک: نقاوة الآثار، ص ۵۳۵.

۷. رک: همانجا، ج ۲، ص ۴۷۴، و نقاوة الآثار، ص ۴۹۲.

۸. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۷۳.

۹. (استاد یوسفی ترکش دوز). عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۷۴ - حکیم رکنای کاشی درباره او گفته است:

شها توئی که در اسلام تیغ خون خوارت هزار ملحد چون (یوسفی) مسلمان کرد

جهانیان همه رفتند پیش او به سجود دمی که حکم تو باش پادشاه ایران کرد

(رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۴۷۵) در نقاوة الآثار، ص ۵۱۷: (یوسفی خراسانی).

مدتی چند نفر از اهل اصطهبانات فارس را که از زمره ملحدین بودند آوردند و بیهوشانه قتل رسانیدند.<sup>۱</sup> در همین سال [۱۰۰۱]: برای نظم عربستان و شوشتر و کوه گیلویه، نواب حاتم بیک اعتمادالدوله و نواب فرهادخان رکنالدوله از طریق لرستان به شوشتر رفته، نظمی لایق داده، به کوه گیلویه آمدند و دست حسن خان افشار حاکم آن نواحی را کوتاه کرده، او را مقید ساختند<sup>۲</sup> و حکومت کوه گیلویه و شولستان را به اسپرخان افشار، حاکم کازرون عنایت نمودند و حکومت کازرون را به اسمعیل خان افشار تفویض فرمود و وارد شیراز جنت طراز گردید و اسورات ضروریه را رونقی تمام داده، یادگار علی سلطان که از اعیان قزلباش و صوفیان صافی اعتقاد بود به حکومت و دارائی مملکت فارس سرافراز و برقرار گردید و محمد صالح بیک را به وزارت و پیشکاری او مأمور فرمودند و خواجه محمد رضای قزوینی را که از اولاد عبیدزاکان بود و در میانه قزلباش اعتباری تمام داشت به نظارت مهمات مملکت فارس تعیین نمودند و خواجه مشارالیه در کاردانی در امور ملکی، گوی سبقت را از همگنان ربوده بود و جواهر نظم را به الماس طبع سفته، اشعار آبدارش را زینت مجلس می نموده و این رباعی از اوست:

رباعی:

از گرد رخت بنفشه را لب تر شد      بر چهره، چلیپای خطت زیور شد  
گویند که مهر تیره گردد ز کسوف      خورشید من از کسوف روشن تر شد  
پس نواب اعتمادالدوله و فرهادخان رکنالدوله از شیراز به جانب پایه سریر سلطنت، نهضت فرمودند.

و عید نوروز سنه قوی ثیل روز هشتم ماه رجب سال ۱۰۰۳: اتفاق افتاد و معروض رأی جهان آرا گردید که عبدالؤمن خان پادشاه اوزبک با سپاه ترکستان، قلعه اسفراین را محاصره کرده است و حضرت اشرف بعد از اطلاع بر واقعه، پیشخانه همایون را از دارالسلطنه قزوین بیرون زدند و روز دیگر با سپاه رکابی بسرعت تمام روانه خراسان گردید و در چمن بسطام سه روز توقف کرده، نزدیک به بیست و یک هزار نفر سپاه مظفر در رکاب همایون به شماره درآمد و رقعہ به عبدالؤمن خان پادشاه نگاشتند<sup>۳</sup> که چند مرتبه آن خان زاده عالی تبار به اراده مملکت گیری به صوب خراسان آمده و رعایای مسلمانان را پای مال سم ستوران کرده است، چون موکب همایون با متوجه خراسان می شود، آن پادشاه مقابله ناکرده، روی از جنگ تافته و عار فرار را بر خود گذاشته است و در این سنه، شنیدم که آن پادشاه با سپاه اوزبک برای تسخیر اسفراین آمده اید، ما هم برای ملاقات بر جناح تعجیل تا چمن بسطام رسیده ایم، بر طریق جوانمردی ما را از ملاقات خود مأیوس نداشته و ننگ فرار را بر خود نگذاشته، مردانه قدم در میدان رزم نهاده، ظفر و شکست را از حق تعالی دانسته باشید و نامه را به قطب الدین چگنی<sup>۴</sup> داده، روانه خدمت پادشاه ترکستان گردید و بعد از ورود و رسانیدن نامه پادشاه ظفر پناه<sup>۵</sup>، عبدالؤمن خان

۱. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۱۹۷۶ و ۵۰، و رک: نقاوة الآثار، ص ۵۲۲.

۲. رک: نقاوة الآثار، ص ۴۸۶ و ۵۵۱.

۳. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۰۷، نقاوة الآثار، ص ۴۴، روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۸۷، عالم آرا، و روضة الصفا، این حادثه را در ضمن وقایع سال ۱۰۰۴ ضبط کرده اند.

۴. رک: نقاوة الآثار، ص ۵۵۹.

۵. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۰۸: (قطب الدین آقا، از طایفه چگنی). ۶. در متن: (پناه را).

یقین دانست که این نامه اختراعی است و پادشاه عالم پناه، در دارالسلطنه قزوین غنوده است و قطب‌الدین بیگناه را به دست اوزبکان داده، رمپر آخرت گردید و عبدالؤمن خان سیصد نفر سوار برای تحقیق این مطلب روانه چمن بسطام نمود و چون اوزبکان نزدیک به اردوی اعلی شدند به دست جوانان قزلباش افتاده، بیشتر آنها را کشتند و پاره‌ای بازگشته، خبر ورود موکب همایون را به پادشاه ترکستان رسانیدند، محاصره قلعه اسفراین را گذاشته به صوب مشهد مقدس که در تصرف داشت روانه گردید و پادشاه جم‌جاه به چندین مصلحت‌اندیشی رفتن به مشهد مقدس را به وقت دیگر حواله فرمود و سپاه عراق را مرخص نمود و خود برای انتظام استرآباد، نهضت فرمود و چون عبدالؤمن خان از مرخصی سپاه عراق مطلع گردید، به سبزوار آمده، آن بلده طیبه را تسخیر کرده، زن و مرد و پیر و طفل سبزواری را بکشت<sup>۱</sup> و به تعجیل به جانب بلخ نهضت فرمود.

در اواخر این سنه [۱۰۰۳]: حکمرانی و فرمانروائی منلکت فارس را به نواب الله‌ویردی خان قوللرآقاسی<sup>۲</sup>، غلام خاصه شریفه که به شجاعت و سخاوت ذاتی و رأی رزین و عقل دورین، از تمامت امرا، ممتاز بود شفقت فرموده، او را با فر جمشیدی و شکوه اسکندری، روانه شیراز فرمود<sup>۳</sup> و در نزدیکی عید نوروز سنه پیچین ثیل که در نوزدهم ماه رجب سال ۱۰۰۴: اتفاق افتاد وارد شیراز جنت طراز گردید.

و در اوائل این سنه [۱۰۰۴]: حضرت کیوان رفعت پادشاه جم‌جاه، از قزوین، تشریف فرمای گیلان شده، بعد از شکار و تفریح، عود به مقر سلطنت فرمود.<sup>۴</sup>

و در این سال [۱۰۰۴]: مفسدان طایفه افشار کوه‌گیلویه با امیرخان افشار<sup>۵</sup> حاکم آن ولایت بنای بددماغی را گذاشته، در بلده رامهرمز که از قصبات کوه‌گیلویه است، جمعیت نموده، ابوالفتح بیک، نواده خلیل‌خان افشار حاکم سابق کوه‌گیلویه را به خانی برداشتند و مهدی‌قلی خان شاملو، از جانب حضرت پادشاه جم‌جاه برای تنبیه او مأمور گردید و چون به آن نواحی رسید در میانه رامهرمز و شوشتر میانه شاملو و افشار جنگ شده، شکست بر افشار افتاده، پناه به سید مبارک شوشتری بردند و اعراب شوشتر به اسدات جماعت افشار برخاستند<sup>۶</sup> و کار را بر مهدی‌قلی خان شاملو، تنگ نمودند و چون این اخبار به پایه سریر اعلی رسید، حکومت کوه‌گیلویه را ضمیمه ایالت نواب‌الله‌ویردی خان نموده، او را برای نظم آن نواحی مأمور فرمود و نواب‌الله‌ویردی خان، با سپاه فارس، از شولستان گذشته، جمعی از مفسدان افشار را به دست آورده، به قتل رسانید و آتشی در ایل خانکی<sup>۷</sup> کوه‌گیلویه افروخت که خرمن عمر قایدان الوار را بسوخت و حکومت کوه‌گیلویه را به یکی از غلامان خاصه شریفه ارزانی داشته، عود به شیراز نمود.

۱. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۱۱، روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۲۹۳.

۲. قوللرآقاسی به معنی مهتر غلامان، رئیس غلامان.

۳. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۱۵.

۴. ر.ک: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۲۹۷، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۱۸.

۵. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۲۴: (در ذکر وقایع سال ۱۰۰۵).

۶. در متن: (برخواستند).

۷. در متن: (جاکی) با توجه به عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۲۵، که در آنجا آمده است: (قبائل سرکش خانکی و جوانکی و بندانی و غیره (را) به پاد داد) تصحیح شد.

وعید نوروزسنه تخاقوی ثیل در روز غره ماه شعبان سال ۱۰۰۵: اتفاق افتاد و اعلیحضرت ظل‌اللهی در دارالسلطنه قزوین به لوازم عید اقدام فرمود.

در این سال [۱۰۰۵]: موکب فیروزی کوکب برای تنبیه شاه‌وردی خان والی لر-کوچک که در این زمان به لرستان شهرت یافته، از دارالسلطنه قزوین نهضت فرمود<sup>۱</sup> و ایلچی روانه شیراز داشته که مؤتمن السلطان‌الله‌وردی خان قوللر آقاسی بیگلربیگی مملکت فارس در نواحی لرستان به اردوی اعلی ملحق گردد و بر حسب فرمان الله‌وردی خان با سپاه فارس حاضر گردید و چون شاه‌وردی خان، از خوف فرار کرده، به قلعه‌ای که در اختیار رومیان بود، پناه برد، و الله‌وردی خان از عقب او تاخته، قلعه را به قهر و غلبه بگرفت، از شاه‌وردی خان، نقل شده که<sup>۲</sup> چون سواران فارس به جانب من آمدند چون خواستم آنها را به تفنگ بزنم هرچه سعی نمودم، آتش فتیله روشن نشد و چون روشن می‌شد نزدیک به کاسه تفنگ که می‌رسید، خاموش می‌شد، ناچار تفنگ را انداختم و چون دست به کمان و تیر بردم، زه کمان گسیخت، دانستم، بخت خوابیده و نکبت برخاسته<sup>۳</sup> است، فریاد کردم که کسی جنگ نکند و خود از برج قلعه بیرون آمده، خدمت الله‌وردی خان رسیدم القصه نواب‌خانی عیال شاه‌وردی خان را به احترام تمام به محرمان خود سپرده، او را با کمال عزت به پایه سریر معدلت مسیر رسانیده، او را به فرمان شاهی کشتند<sup>۴</sup> و موکب والا بعد از انتظام لرستان از بلده خرم‌آباد که قصبه لرستان است، نهضت فرموده به خرمی وارد دارالسلطنه قزوین گردید.

هم در این سال [۱۰۰۵]: اعلیحضرت شاهی از قزوین تشریف‌فرمای اصفهان شد و رای عالم‌آرا بر آن قرار گرفت که اصفهان را بقر سلطنت و دولت گرداند و زمستان را در اصفهان قشلاق فرمود<sup>۵</sup>.

عید نوروزسنه ایت‌ئیل در روز سیزدهم ماه شعبان سال ۱۰۰۶: اتفاق افتاد و پادشاه جم‌جاه در دارالسلطنه اصفهان به عیش و کامرانی گذرانید و بنای طرح عمارات عالیه که شایسته سلطنت و دولت است فرمود و مهندسان و معماران را از ممالک محروسه، طلب داشته، مشغول عمل گردیدند<sup>۶</sup>.

و در همین سال [۱۰۰۶]: اعلیحضرت شاه‌عباس برای تسخیر مملکت خراسان تمامت سپاه ممالک محروسه را احضار فرموده که در چمن بسطام به موکب فیروزی کوکب ملحق شوند و نواب مؤتمن‌الدوله الله‌وردی خان و گنج‌علی خان با لشکر فارس و کرمان از راه طبس به خراسان روند و حضرت اشرف در چمن بسطام نزول اجلال فرمود<sup>۷</sup> و سان<sup>۸</sup> سپاه منصور، زیاده

۱. در عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۳۷، در ذکر وقایع سال ۱۰۰۶.

۲. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۳۹.

۳. در متن: (برخواست).

۴. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۴۰، روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۰۴.

۵. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۴۴.

۶. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۴۴، روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۲۳.

۷. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۴۶، روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۲۳.

۸. در متن: (سون).

از سی هزار نفر سپاهی به نظر انور رسید و هنوز الله‌وردی‌خان و گنج‌علی‌خان با سپاه فارس و کرمان نرسیده بودند و موکب والا و اردوی اعلی از بسطام کوچ نموده، چون نزدیک به شهر نیشابور رسید، لشکر اوزبک که نیشابور را در تحت تملک داشتند، از ملک چندین ساله دل‌کنده، با عیال و اطفال راه خود را گرفتند و نواب فرهادخان از پیش حرکت نمود و چون نزدیکی شهر مشهد مقدس رسید، خبر آوردند که عبدالؤمن‌خان<sup>۱</sup> پادشاه ترکستان که سالها خراسان را به غصب<sup>۲</sup> متصرف بود، بدرود زندگانی نموده است<sup>۳</sup> و فرهادخان، بی‌جنگ و جدال، سپاه اوزبک را که شهر مشهد را متصرف بودند اذن بیرون رفتن و از پی کار خود شدن فرمود و شهر مشهد را به حیطة تصرف درآورد و حضرت اقدس همایونی از نیشابور وارد شهر طوس گردیده، احرام طواف مرقد مطهر حضرت اسام هشتم را بسته، روز دیگر حرکت فرمود و چون گنبد منور ظاهر گردید، حضرت ظل‌اللهی پیاده شده<sup>۴</sup>، پیشانی مسکنت را بر خاک نیاز، سوده اشک شادمانی از دیده باریده، پا را برهنه فرمود و با عالمی اخلاص و نیازمندی برهنه پا و گشادم پیشانی، طی مسافت را فرمود و تماست اسرا و سپاهیان بر این آیین، قدم در راه گذاشته، وارد شهر مشهد مقدس گردیده، روی نیاز و جبهه اخلاص را بر عتبه علویه علیه گذاشتند و به لوازم زیارت پرداختند و آستانه مقدس رضویه را بی‌سامان و از قندیل‌های طلا و نقره و زیور خالی دیدند و در همان روز، رکن‌الدوله فرهادخان را برای تسخیر شهر هرات، روانه فرمودند و موکب همایون سه روز<sup>۵</sup> در مشهد مقدس توقف فرمود، پس به جانب هرات نهضت نموده، که محمود بیگ شاملو از سفر هند مراجعت نموده، از هرات گذشته بود، شرف‌اندوز حضور مبارک گردید و کیفیت حالیه شهر هرات را به عرض رسانید که دین محمدخان اوزبک که از جانب عبدالؤمن‌خان والی هرات بود، دل در سلطنت تماسی خراسان بسته و دوازده هزار نفر اوزبک و سه هزار نفر از هزاره، جمعیت کرده و منتظر ورود فرهادخان است که اگر بعد از جنگ شکست یابد، سه هزار نفر در قلعه هرات گذاشته، خود به ماوراءالنهر رفته، لشکری به مدد خود بیاورد و تماست خراسان را تصرف نماید و رأی پادشاه بر آن قرار گرفت که فرهادخان را بازخواست، آوازه اندازد که خیر اغتشاش عراق به سمع همایونی رسید و اردوی اعلی از خراسان گذشته و کسی نزد الله‌وردی‌خان و گنج‌علی‌خان که از راه طیس آمده بودند، فرستادند که آنچه سوار جریده فارس و افشار کرمانی دارید، ایلغار کرده، که در غوریان به موکب والا ملحق شوند و باقی اردو را به جا گذارید و الله‌وردی‌خان و گنج‌علی‌خان، ایلغار نموده، در نزدیکی هرات به اردوی اعلی ملحق شدند و دین محمدخان به اطمینان خاطر، از بازگشتن سوکب والا به عراق از شهر هرات، بیرون آمده، در چهارفرسخی به اردوی اعلی رسیده، جنگ در انداخت و نواب فرهادخان یا به عمد یا به اضطرار، شکست یافته فرار نمود و اعلی حضرت اشرف او را ملاحظه می‌فرمود و با آنکه در آن جنگ زخم‌دار شده بود، در میانه قزلباش تهمت‌زده فرار از جنگ گشته، غبار عار فرار، بر

۱. در متن: (عبدالؤمن‌خان و).

۲. در متن: (غصب).

۳. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۱۰، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۵۶، نقاوة الآثار، ص ۵۸۸.

۴. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۱۱، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۷۸، در ضمن وقایع سال ۱۰۰۷.

۵. (و قریب یکماه در آن خطه جنت‌نشان توقف فرمود). عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۷۸، در روضة الصفا: (خود بعد از

سه روز حکم به حرکت سپاه داد) ج ۸، ص ۳۱۲.

چهره روزگار او نشست و الله وردی خان بر سپاه اوزبک حمله آورده، آنها را شکست داده، روی به انهزام نمودند و فتح و فیروزی و نصرت، عاید سپاه قزلباش گردید و لشکر اوزبک به شهر هرات رفته، هر کسی دست عیال خود را گرفته، از شهر هرات بیرون رفتند و به جانب ماوراءالنهر شتافتند و دین محمدخان که در میدان رزم، زخمی برداشته بود، در میانه راه وفات یافت.

و چون نواب فرهادخان همیشه خدمت اعلیحضرت همایونی، عرض می نمود آرزو دارم که در حضور مبارک با دشمن رو برو شوم، یا او را بکشم یا کشته شوم و جان خود را نثار موکب والا کنم. چون موکب بختش ناساعد گشت [و] در حضور اعلیحضرت شاهی فرار نمود، و چند مدتی بود که آن اعلیحضرت گمان غدیری از او داشتند و بعضی از نشانه های غدر ملاحظه می فرمودند [و] روی هم رفته اسباب نکبت او فراهم بود، پس فرمان قدر توأمان قتل او، صادر گردید و الله وردی خان بیگلریگی مملکت فارس به منزل او رفت و خنجر را از کمر کشید و فرهادخان به ترکی گفت بیله می اولدی<sup>۱</sup>، یعنی کار ما چنین شد و به همان خنجر کارش را ساخته، سر او را در شهر برده، در محلات هرات گردانیدند.<sup>۲</sup>

و بعد از انتظام خطه هرات، موکب والا وارد شهر مشهد مقدس گشته، در تعمیر بنا و ساختن قندیلهای نقره و طلا و شمعدانهای مرصع و فروش و اوانی آن آستانه مقدسه، در کمال اهتمام کوشیدند و بعد از فراغت از نظم شهر مشهد مقدس و آستانه مطهره، به عزم استرآباد موکب همایون نهضت فرموده، بعد از ورود به خطه استرآباد و نظم ایلات آن سامان، به جانب مازندران تشریف فرما گردید و الوند دیو و سایر دیوساران مازندران که دم از خودسری و هواپرستی می زدند، چون خود را اسیر پنجه تقدیر، دیدند، دل از مقر تمکن خود کنده، به واسطه شفاعت امرا به پایه سریر اعلی مشرف شدند و الوند دیو با عیال و اطفال از مازندران روانه شیراز جنت طراز گردید و سیورغال و تیول برای معیشت او معین فرموده، شیراز را وطن خود قرار داد و موکب والا از مازندران و شهر طهران و قزوین گذشته در دارالسلطنه اصفهان نزول اجلال فرمود و زمستان را به انجام رسانید.

و عید نوروز سنه تنگوزئیل در روز بیست و سیم ماه شعبان سال ۱۰۰۷: اتفاق افتاد.

و در همین سال [۱۰۰۷]: موکب والا، از اصفهان به مشهد مقدس رفته، زمستان را به پایان رسانید.<sup>۳</sup>

و هم در این سال [۱۰۰۷]: قدوه زمره علویه و اسوه عترت نبویه، ناصب رایات ملت بیضا، ناصر شریعت غرا، سید ماجد بن سید هاشم جد حفصی بحرانی که از طفولیت از حلیه بضر عاری و به زیور بصیرت آراسته بود، تشریف فرمای شیراز گردید.

۱. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۷۴ و ۵۷۵، روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، نقاوة الآثار، ص ۶۱۰.

۲. در متن: (سلمی اولدی) مطابق آنچه در عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۷۵ آمده است تصحیح شد.

۳. ر.ک: نقاوة الآثار، ص ۶۱۱.

۴. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۷۸.

۵. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۸۵، روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۲۲.

۶. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۸۶، روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۲۳.

در کتابها نوشته‌اند، جناب مولانا محسن کاشانی<sup>۱</sup>، چون خواست به شیراز آید و تحصیل علوم دینی نماید، از دیوان منسوب به سوی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) تقال نمود، این ابیات در بدایت صفحه یافت:

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی      فسافر ففی الاسفار خمس فوائد  
تفرج هم و اکتساب معیشتة      و علم و آداب و صحبة ماجد

پس به شیراز آمده، در خدمت آن علامه زمان تحصیل مراتب علم حدیث و فقه نموده، سرآمد علمای زمان گردید.

و عید نوروز سنه سیچقان ثیل در پنجم رمضان سال ۱۰۰۸: اتفاق افتاد و موکب شاه عباس از مشهد مقدس به خطه هرات نزول نمود<sup>۲</sup> و چون به سماع عز و جلال رسانیدند که نورمحمدخان والی مرو شاه‌هیجان که در حدود سال ۱۰۰۴، از خطه مرو فرار کرده، پناه به دولت علیه ایران برده، مورد عنایت گردیده، حمایت یافته، دوباره بر ایالت خطه برقرار گردیده بود، سر از چنبر اطاعت پیچیده، دست ستم‌پردازی بر رعایای خراسان دراز داشته است، اعلیحضرت شاه‌عباس از هرات به صوب مرو ایلتار فرمود و در خارج شهر مرو نزول اجلال نمود و نورمحمدخان دروازه‌های<sup>۳</sup> شهر را بسته، پنهان از اعیان مروی، عریضه<sup>۴</sup> بر سیل تضرع خدمت اعلیحضرت اقدس فرستاد که جماعت سپاه و رعیت چون بر مذهب اهل سنت و جماعتند، از سطوت قزلباش خائف و اندیشه‌ناکند، چنانکه امان‌نامه‌ای از مصدر جلال شرف صدور یابد که به عوطف خسروانده، امیدوار گردند، این بنده قدیمی بر طریقه عبودیت با اعیان ولایت شرف‌اندوز حضور مبارک خواهیم شد و پادشاه دین پناه بر طبق استدعای نورمحمدخان والی، امان‌نامه را انفاذ فرمود و نورمحمدخان از شهر درآمد، به پایه سریر معدلت مسیر مشرف گردید<sup>۵</sup> و اهل شهر از قتل و غارت ایمن گشتند و نواب نورمحمدخان در اردو اقامت نمود [و] او را به رکن الدوله و الله‌وردی خان بیگلریگی مملکت فارس سپردند و او را سامور به توقف دارالملک شیراز نمودند<sup>۶</sup> و برای مخارج یوسیه او از قرار روزی یک‌تومان تبریزی مقرر داشتند و بعد از ورود به شیراز جنت طراز تا اوائل سال ۱۰۲۰ در نهایت آسایش زندگانی نموده به روضه رضوان خرامید.

و چون پادشاه سکندرجه، رایت صفوی آیت را به صوب دارالسلطنه اصفهان برافراخت و بقیه سال را به عیش و عشرت گذرانید، عید نوروز سنه او دثیل، در روز شانزدهم ماه مبارک سال ۱۰۰۹ اتفاق افتاد و پادشاه دین پناه به لوازم نوروزی پرداخت.

و در همین سال [۱۰۰۹]: بنا بر نذر و عهدی که برای تسخیر مملکت خراسان، میان

۱. معروف به ملامحسن فیض کاشانی از اجله علمای امامیه قرن ۱۱ هجری و عهد شاه‌عباس است که در فقه و حدیث و تفسیر و حکمت و ادب و علوم عقلی و نقلی متبحر بود، او در قم اقامت داشت و با دختر ملا صدرا ازدواج کرده بود بیش از ۱۲۰ اثر به او منسوب است و در ۱۰۹۱ در کاشان درگذشت و در همانجا مدفون گشت.

۲. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۹۰، روضة الصفا، ج ۱۸، ص ۳۲۶.

۳. در متن: (دروازه‌های).

۴. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۹۰.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۱۸، ص ۳۲۷، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۹۱.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۱۸، ص ۳۲۷.



خود و خدای تعالی بسته بود، به همت شاهانه، پیاده<sup>۱</sup>، راه دراز را از دارالسلطنه اصفهان تا شهر مشهد مقدس پیموده، بر احدی تکلیف پیاده روی نفرمود جز محمد زمان سلطان بایندری ترکمان و مهتر سلمان دنبلی رکابدارباشی و میرزا هدایت الله اصفهانی نواده نجم ثانی<sup>۲</sup> که موافقت کرده، اعلیحضرت شاهنشاهی را پیاده همراهی نمودند و مقرر داشتند که این سه نفر طنابی را که درازی آن پنجاه ذرع شرعی<sup>۳</sup> باشد، با خود داشته، از دروازه شهر اصفهان تا دروازه مشهد مقدس را پیموده، مولانا جلال الدین منجم باشی یزدی، شماره آنرا ثبت نماید و اردوی شاهي به قانون متعارفه، منزل به منزل، کوچ بر کوچ با توب و تیب<sup>۴</sup>، نهضت نمودند و بیست و هشت روز، پادشاه دین پناه، از اصفهان، پیاده، وارد مشهد مقدس گردید و مولانا جلال الدین [را] بعد از رجوع به دفتر شماره طناب پنجاه ذرعی، معلوم شد که از اصفهان تا مشهد مقدس یکصد و نود و نه فرسخ شرعی است و آن شاه دین پناه، تمامی ماه رجب و شعبان و رمضان را در بارگاه عرش اشتباه، به طاعت و عبادت گذرانید و زمستان را در شهر مشهد مقدس به پایان رسانید، (و در تاریخ این سفر گفته اند): گفتا پیاده کردم هفتاد حج اکبر.

و عید نوروز سنه پارس نیل در روز بیست و هفتم ماه مبارک رمضان سال ۱۰۱۰: اتفاق افتاد و پادشاه جم جاه برای تسخیر بلخ از شهر مشهد مقدس نهضت فرمود و سیصد عرابه توب و دوهزار نفر توپچی و ده هزار نفر تفنگچی پیاده و چهل هزار سوار، غیر از نوکر و خدمتکار و اردو بازار، در ظل رایت ظفر آیت، در رکاب مستطاب حرکت نمودند و برای گرمی هوا و کمی آب، روزی زیاده از دو فرسخ نرفتند و بر این منوال در نزدیکی شهر بلخ نزول اجلال گردید و اردوی باقی خان اوزبک والی بلخ از شهر درآمده، خیمه و خرگاه برافراخت و در مقابل اردوی کیوان شکوه که رودخانه فاصله بود، توقف نمود.

در اوائل این سال [۱۰۱۰]: رکن الدوله، الله وردی خان، جزیره بحرین را به تصرف آورد<sup>۵</sup> و چون در سال ۸۹۰ توران شاه پسر سنقر شاه<sup>۶</sup>، والی جزیره هرمز<sup>۷</sup>، جزیره بحرین را گرفته، ضمیمه سواحل فارس که در تحت اقتدار او بود نمود و در زمان حکومت سنقر شاه پسر توران شاه در سال ۹۰۰ و چیزی<sup>۸</sup> جماعت پرتگال از فرنگستان آمده، والی هرمز را فریفته، در جزیره هرمز، خانه ساخته، بنای تجارت را گذاشته و به تدریج ازدحام و جمعیت نموده، شوکتی پیدا کردند و در هرمز لوای اقتدار افراختند و قوت و شوکت والی هرمز را شکستند و در ولایت بحرین که ضمیمه ولایت هرمز بود، خانه ساختند و والی آن را بیکار داشتند. و چون فرخ شاه<sup>۹</sup> والی هرمز

۱. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۲۹، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۰، ۶۱۱.

۲. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۲۹.

۳. (طنابی بدست گیرند و دوازده هزار ذرع را که یک فرسخ شرعی است بپیمایند). روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۲۹.

۴. (با توب و تیب و فروزیم همی رفتند). روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۲۹.

۵. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۳۳، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۴.

۶. در عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۴: (سنقر شاه)، ولی در روضة الصفا: (سنقر شاه).

۷. در متن: (هرموز).

۸. (سال ۹۱۲ که سی و یکسال از ظهور خاقان گذشته بود...) عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۴. ولی در روضة الصفا

ج ۸، ص ۳۳۳: (نهصد و کسری بود). (متن از روضة الصفا ماخوذ است).

۹. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۳۳.

که جز نامی بر او نمانده بود وفات یافت و نوبت ولایت اسمی به فرزند او فیروزشاه رسید رکن‌الدین مسعود برادر وزیر فیروزشاه که اسم حکومت بحرین با او بود و رسم با جماعت پرتگال و رکن‌الدین مسعود چون در اصل از اهل بلده‌فال<sup>۱</sup> بود و نسبت خویشی با خواجه معین‌الدین والی فال داشت، شکایت آن پرتگالان را به او نوشت و درخواست نمود که از الله‌وردی خان بیگلریگی فارس، استمدادی کند و تسخیر جزیره بحرین را بر او آسان شمارد و بیگلریگی بعد از اطلاع، اذن داده، خواجه معین‌الدین فالی با لشکر بیخه فال و اسیر و علاء مرو دشت<sup>۲</sup> که مردمانی شجاع و متهور و در تفنگ‌اندازی، مشهورند بر کشتیهای کوچک و بزرگ نشسته به آسانی فتح جزیره بحرین را نموده، دست جماعت پرتگال را کوتاه داشتند و در وقت جنگ، زخمی به خواجه معین‌الدین فالی رسید که بعد از فتح وفات یافت<sup>۳</sup> و جزیره بحرین در تحت اقتدار الله‌وردی خان، بیگلریگی مملکت فارس درآمد و چون والیان لارستان از ابتدای طلوع دولت علیه صفویه در تحت اطاعت و انقیاد درآمدند و به لقب امیر دیوانی سرافراز بودند و در لارستان، لوای اقتدار داشتند و در زمان سلطنت شاه سلطان محمد صفوی، نورالدهرخان پسر ابراهیم خان، پسر انوشیروان مشهور به شاه عادل، حاکم لارستان بود و در آغاز سلطنت اعلیحضرت شاه عباس بهادرخان چون وفات یافت، میرزا علاء‌الملک پسر نورالدهرخان به جای پدر نشست و به ابراهیم خان ثانی<sup>۴</sup> مشهور گشت و استقلالی تمام یافت و تمکینی به او امر و نواهی نواب بیگلریگی نداشت و او را مردی زرگر می‌پنداشت<sup>۵</sup>، در همین سال [۱۰۱۰]: الله‌وردی خان با سپاه فارس به لارستان رفته و ابراهیم خان چون خود را مرد میدان ندیده و در قلعه لار که بر فراز کوهی مشرف بر شهر لار است ستحصن گشت و قاضی ابوالقاسم لاری<sup>۶</sup> از ابراهیم خان تخلف نموده، خدمت الله‌وردی خان رسیده، مورد عنایت شده و حکومت لارستان را به او شفقت نمود و چون ابراهیم خان کار را بر خود سخت دید، از آن قلعه درآمد به قلعه دیگری که بر فراز کوهی مشرف بر شهر لار است پناه برد<sup>۷</sup> و عاقبت امان خواسته، از قلعه به زیر آمد، او را به احترام نگاه داشته در همین سال [۱۰۱۰]: با اردوی فارس در خدمت الله‌وردی خان، از راه کرمان عازم سفر خراسان گشته، در وقتی که موکب همایونی در نزدیکی شهر بلخ نزول اجلال داشت وارد اردوی اعلی شدند و بعد از چند روز ابراهیم خان لاری به مرض اسهال که در اردو شایع بود، وفات یافت و مضمون کریمه و ماتدری نفس بای ارض تموت<sup>۸</sup> را دریافت و مدت سی و پنج سال از عمرش گذشته بود و این بیت از ابراهیم خان نوشته شد:

بیت:

ما پی تحصیل یار و یار در دل بوده است حاصل تحصیل ما، تحصیل حاصل بوده است<sup>۹</sup>

۱. (چون اعیان فال و اسیر را با وی نسبتی بود). روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۳۳.

۲. بلوک علاء مرو دشت از گرمسیرات فارس جنوبی شیراز... همین کتاب بخش دوم، بلوکات فارس.

۳. ر.ک: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۳۳، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۵.

۴. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۶، روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۳۴.

۵. در متن: (و).

۶. ر.ک: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۳۴، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۷.

۷. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۷، روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۳۴.

۸. آیه ۳۴، سوره لقمان. ۹. بیت از روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۳۴، نقل شده است.

و در تواریخ نگاشته اند<sup>۱</sup> که ابراهیم خان از نسل گرگین میلاد بود که یکی از پهلوانان شاهنشاه کیخسرو است. زمانی که به حکومت لارستان سرافراز گردید، ساعتی سعد را برای ورود خود به شهر لار از منجم خواست، به او نگاشت که هفت سال چون بگذرد ساعتی آید که چون در آن ساعت داخل شهر لار شوی چندین هزار سال حکومت و فرمانروائی لارستان در خانواده تو بماند و گرگین میلاد در خارج شهر لار، چادر زده، مدت منجم را تأمل داشته، بر سر ساعت وارد گردید و باز نوشته اند: از جمله چیزهایی که از ابراهیم خان به دست الله وردی خان افتاد، تاجی بود که کیخسرو شاهنشاه به گرگین میلاد داده بود و در خانواده او باقی بود و چون ایالت به هریک از نواده او می رسید این تاج را تا چندی بر سر می گذاشت و آنرا از طلا ساخته، به درو یاقوت مرصع داشته، به تاج کیخسروی شهرت داشت<sup>۲</sup>.

و لار در اصل لاد بود چنانکه این شعر به حکیم فردوسی نسبت دهند<sup>۳</sup>.

صفاهان به گودرز کشواد داد      به گرگین میلاد هم لاد داد<sup>۴</sup>

و چون نام پسر گرگین هم لاد بود، دال را تبدیل به راه کرده آن شهر را لار گفتند<sup>۵</sup> و اول کسی که از ملوک گرگین به شرف اسلام رسید ملک ایرج است که در زمان خلافت عمر عبدالعزیز، مسلمان شد و به لقب جلال الدین سرافراز گردید، القصد چون الله وردی خان با سپاه فارس و کرمان در نزدیکی بلخ وارد اردوی اعلی شدند به ملاحظه بسیاری ناخوشی، در اردو، صلاح را در جنگ ندیده، به عزم هرات موکب والا نهضت نمود و چون ملاحظه مردمان اردو نمودند، معلوم شد که ثلث تمام یا ناخوشند یا وفات یافته اند و میرزایک سنشی جنابذی در کتاب تاریخ روضة الصفیه نگاشته است که سبب شیوع ناخوشی در اردوی شاهی آن بود که سپاه موافق و مخالف در کنار یک نهر، سه چهار فرسخ منزل داشتند و اوزبکان که در مبادی نهر بودند، لاشه مردار و پلیدیهای اردوی خود را در جوالها کرده، میخها در کنار نهر کوبیده، جوالها را به میخها بسته که آب نهر به آن پلیدیها، آلوده می شد و اردوی شاهی را چون خبری از این معامله نبود از آب همین نهر گذران می نمودند و روز بروز بر ناخوشی اهل اردو می افزود و بیشتر مرض آنها اسهال بود، چنانکه بیچاره، ابراهیم خان لاری به همین مرض درگذشت<sup>۶</sup>.

و چون موکب والا، از آب خطب<sup>۷</sup> که رودخانه بلخ است، گذشت، جماعت اوزبک جسارت نموده، از کمینگاه درآمد، شکست یافتند و شش هزار نفر از آنها به نظر انور همایونی رسانیده، موکب والا از هرات و مشهد مقدس گذشته، به دارالسلطنه اصفهان، نزول اجلال فرموده، بقیه زمستان را به پایان رسانید.

۱. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۸.

۲. رک: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۳۳۴، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۸.

۳. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۱۸.

۴. این بیت در نسخ معتبر شاهنامه نیامده وOLF نیز از (لاد) یا (لار) در فرهنگ لغات خود یاد نکرده است. اما

(مورخان بنای آن را به گرگین میلاد یا به بلاش پسر فیروز نسبت می دهند). فرهنگ سمن، ص ۱۷۷۵، ج ۶.

۵. وجه تسمیه عامیانه است.

۶. رک: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۳۴۰، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۳۰.

۷. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۲۷.

و عید نوروز سنه توشقان ثیل سال ۱۰۱۱: در روز بیست و هشتم ماه شوال اتفاق افتاد و اعلیحضرت شاهنشاه جهان پناه، به عیش و عشرت گذرانیده، چون مملکت خراسان را از خار و خس بیگانه پیراسته فرمود، در فکر تسخیر مملکت آذربایجان که ملک موروث او بود، افتاد و اتمام عمارات جدید دارالسلطنه اصفهان را در کف کفایت الله وردی خان، بیگلریگی مملکت فارس گذاشت و با نیتی صاف بر وجه اختصار از اصفهان به صوب مشهد مقدس شتافت<sup>۱</sup> و استمداد همت را از آستانه مبارک رضویه<sup>۲</sup> علی صاحبها الف ثناء و تعجیه، خواسته، رخصت تسخیر آذربایجان را یافته، عود به اصفهان فرمود و نیت خود را به هیچ آفریده‌ای اظهار نداشت و به احضار سپاه نصرت شعار ممالک محروسه فرمان داد و آوازه سفر مازندران را در انداخت.

و در هفتم ماه ربیع دوم همین سال [۱۰۱۱]: از اصفهان نزول اجلال به دارالسلطنه قزوین فرموده، حقیقت نیت شاهنشاهی بر امرا معلوم گردید و به شش روزه، تشریف فرمای دارالسلطنه تبریز شد<sup>۳</sup> و اهل شهر آن روز را به عیش و شادمانی گذرانیدند و مستحفظین قلعه جدید رومیان که او را ینگی قلعه می گفتند، سراسیمه گشته، درب قلعه را بستند و در پس دیوار هانشستند. شاهنشاه دین پناه، شهر تبریز را که مدتها در تصرف رومیان بود، خراب و ویران ملاحظه فرمود و علی پاشا<sup>۴</sup> والی تبریز که برای نظم مهام از تبریز دور افتاده بود، اطلاع بر واقعه یافته با سپاه رومی و آذربایجان به جانب شهر تبریز شتافت و اعلیحضرت شاهنشاهی از تبریز به استقبال او آمده، بعد از تلافی، شکست فاحش بر رومیان افتاد و علی پاشا، اسیر کمند تقدیر گشت<sup>۵</sup> و چون او را به حضور حضرت شهریاری رسانیدند و جز کشته شدن، امیدی بر خود نداشت مورد عنایت گردید و رسم آن پادشاه دین پناه چنین بود که اگر اسیری از دشمن گرفتار گردد<sup>۶</sup> او را مورد عنایت فرماید و علی پاشا بعد از آسایش در فکر فرزند دلبنده خود که چهره‌ای چون دیبا و موئی زیبا داشت و عمرش از پانزده نگذشته بود، افتاده، بنای بیقراری را گذاشت که ناگاه چشمش به آن فرزند که اسیر شده بود، افتاد و بی اختیار فریاد کنان به گریه درآمد و به حکم شاهی آن پسر را چون پدر از قید رهانیده، به احترام گذرانیده موکب والا عود به شهر تبریز فرمود<sup>۷</sup> و چون مستحفظین ینگی قلعه، از شکست سپاه و گرفتاری علی پاشا، مطلع شدند، قلعه را گذاشته، از پی کار خود رفتند و اموال علی پاشا که در قلعه بود، تمامی را به او عنایت نمودند و او را در مجلس خاص، ندیم فرمودند، پس به فرمان شاهنشاه جهان تمامت سپاه، در چند روز آن

۱. در حاشیه همین مطلب آمده است:

(این قطعه از حضرت شاه عباس ماضی جنت مکان است:

کلبه‌ای را که من شدم بانی

(خانه دلگشا) شدش تاریخ

مقدم تکیه سبحان علی است

چونکه از کلب آستان علی است

برای تاریخ عمارتی فرموده).

۲. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۳۶.

۳. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۳۸، در روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۴۹، در ذکر وقایع سال ۱۰۱۲.

۴. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۴۰، روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۴۷.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۴۹، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۴۱.

۶. در متن: (گرد).

۷. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۴۱، روضة الصفا، ج ۲، ص ۳۴۹.

قلعه را خراب نمودند.

در میانه خبر رسید که سلطان محمدخان پسر سلطان مرادخان قیصر روم زندگانی را بدرود نمود و خلف الصدقش، اعلیحضرت سلطان احمدخان که جوانی شانزدهساله بود به جای پدر بر تخت سلطنت ممالک روم قرار گرفت<sup>۱</sup> و این خبر باعث قوت خیال شاهنشاهی شده، موکب همایون برای تسخیر نخجوان و ایروان، نهضت فرموده از نخجوان گذشت و تمامت اهل جلفا که ارسنی مذهب بودند کوچانیده، روانه اصفهان داشت<sup>۲</sup> که در کنار زاینده رود، زمین وسیعی به آنها داده که هر یک به اندازه رتبه خود خانه ساخته، متوطن گردند و بعد از اتمام این محل را نیز جلفا گویند، پس اردوی اعلی وارد خطه ایروان گردیده، شهر و دو قلعه که متصل به شهر بود، محاصره فرمود و شریف پاشا<sup>۳</sup> با توپخانه و سپاه رومی متحصن گشتند و حضرت شهریار یاری همت را بر گشودن قلعه گماشت و تمامی زمستانرا با سپاه فراوان در خارج شهر ایروان توقف فرمود.

و عید نوروز سنه لوی ثیل در روز نوزدهم ماه شوال سال ۱۰۱۲: اتفاق افتاد و پادشاه کامکار به عیش و عشرت مشغول گشت و الکسندر خان والی گرجستان به پایه سریر اعلی آمده، دو طبق طلای سسکوک بنام نامی اعلیحضرت شاهنشاه آورده، از حضور مبارک گذرانیده، مورد عنایت شاهانه گردید<sup>۴</sup> و چون در اوائل سال گذشته، آقایان بغداد و اوزن احمد که به وفور عقل ممتاز بود، سر از اطاعت والی بغداد کشیده، رقم حکومت عراق عرب و بغداد را به نام خود کرده، عریضه به پایه سریر معدلت سیر شاهنشاهی فرستاده بود که اگر سرداری از جانب سنی الجوانب شاهی به این نواحی آید، بی کلفت خاطر در اطاعت او شویم و اعلیحضرت شاهنشاهی، الله وردی خان، بیگلریگی فارس را مأسور فرمود که با سپاه فارس از راه شولستان و بهبهان و خوزستان به بغداد رفته، اگر اوزن احمد در آنچه<sup>۵</sup> معروض داشته، صادق است، دارالسلام بغداد را متصرف شود و چون نواب بیگلریگی نزدیک بغداد رسید، اوزن احمد از عریضه خود انکار نمود و دروازه های<sup>۶</sup> شهر بغداد را بسته، متحصن گردید و نواب بیگلریگی شهر را محاصره نمود<sup>۷</sup> که از جانب شهریار یاری چاپاری وارد گشت که چون در تسخیر نواحی آذربایجان عازم گشته ایم، اگر اوزن احمد در بغداد متحصن شود، متعرض او نشده بر جناح استعجال روانه آذربایجان شود و بیگلریگی فارس شهر بغداد را گذاشته، با سپاه فارس و خوزستان و لرستان روانه ایروان گردید<sup>۸</sup>.

و در روز عاشورای محرم سال ۱۰۱۳: شریف پاشا والی ایروان و نخجوان و شیروان و ارمنستان، با سپاه رومی که در قلعه های ایروان متحصن بودند و مدتی پای سردانگی در محافظت

۱. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۵۳، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۴۶.

۲. رك: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۶۸.

۳. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۵۶.

۴. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۵۳، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۴۷.

۵. در متن: (در آنچه را).

۶. در متن: (دروازه های).

۷. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۵۹، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۶۰.

۸. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۵۹.

خود می فشردند، چون از حمایت سپاه روم مأیوس شدند، عریضه تضرع آمیز به پایه سریر معدلت مسیر، فرستاده، طلب امان نمودند و از جانب سنی الجوانب امان نامه صادر گشت و در همین روز تمامت سپاه روم از قلعه های ایروان درآمده، مورد عنایت شدند. و در همین روز عاشورا، نواب الله وردی خان بیگلریگی فارس، وارد اردوی کیوان شکوه گردید، پس حکم صادر شد که احدی متعرض اسوال روسیان نگردد که آنها را به مال و جان امان داده ایم و هیچکس در پیرامون آنها نگشت و شریف پاشا که شیعه خاص و سیدی صحیح النسب از ذریه طاهره مرتضویه بود و مدتها به حکومت و فرمانروائی مملکت مصر و امارت سپاه برقرار بود و اعتباری لایق داشت، چشم از اسوال و اسلاک و عیال خود پوشیده، از اعلیحضرت شاهنشاهی استدعای توطن در شهر مشهد مقدس نموده، به درجه قبول رسید و با ملازمان خاصه خود که نزدیک صد نفر بودند، روانه مشهد مقدس شدند و در سالی مبلغ سیصد تومان عراقی، برای مخارج یومیه او و ملازمانش برقرار فرمود و بعد از ورود به عتبه علیه رضویه، مادام حیات مانند سایر خدمه آن آستانه مبارکه مشغول خدمتگزاری گردید.

موکب والا زمستان این سال [۱۰۱۳]: را در دارالسلطنه تبریز گذرانید.

و روز عید نوروز سنه ثیلان ثیل در غرمه ماه ذی القعدة سال ۱۰۱۳: اتفاق افتاد و اعلیحضرت شاه عباس دین پناه در شهر تبریز به مراسم عیش و شادکامی پرداخت.

و در این سال [۱۰۱۳]: خبر رسید که سنان پاشا مشهور به چغال اوغلی وزیر اعظم رومی، وارد قلعه وان شده است<sup>۱</sup> رای عالم آرای شهر یاری بر آن قرار گرفت که نواب الله وردی خان بیگلریگی فارس را باسی هزار سواره فارسی و کرمانی و عراقی به استقبال او فرستاده، نگذارد تعرض به رعایای آذربایجان رساند، چون سپاه فارس وارد ناحیه وان شدند، در دوسه جای با روسیان جنگ کرده، همه جا فتح از فارسیان بود و چغال اوغلی با پانزده هزار نفر سپاه، در حصار وان محصور گشت و چون خود را سرد مقابل ندید به خیال فرار افتاد و چاره را جز از دریا گذشتن ندید، پس چندین کشتی را آماده کرده، پیش از طلوع آفتاب از وان درآمده، بر کشتی ها نشسته، از پی کار خود رفت و این دریا را دریاچه ارمن یا بحیره ارمن گویند و شهر وان در ساحل آن است و چون این خبر در دارالسلطنه تبریز به مسامع عز و جلال رسید، موکب والا از شهر تبریز نهضت فرموده، در ناحیه خوی، نواب الله وردی خان به پایه سریر اعلی رسیده، مورد نوازش گردید و چون موکب همایون به ناحیه چالداران رسید، روز دیگر سرهای سپاه رومی را که بدست لشکر فارس کشته شده بودند، از نظر اعلیحضرت شاهنشاهی گذرانیده، انتقام شکست یافتن سپاه قزلباش از لشکر رومی در همین منزل چالداران، کشیده شد.<sup>۲</sup>

و در این سال [۱۰۱۳]: شیخ احمد آقا، امیرالاسراء سیر غضبان که کسی را به ناحق

۱. ر.ک: روضة الصفا، ج ۱۸، ص ۳۵۵، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۵۴.

۲. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۵۶، روضة الصفا، ج ۱۸، ص ۳۵۶.

۳. ر.ک: روضة الصفا، ج ۱۸، ص ۳۶۰ - ۳۷۰، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۶۷.

۴. ر.ک: روضة الصفا، ج ۱۸، ص ۳۷۱، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۸۳.

۵. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۸۵.

۶. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۸۶.

گشته بود به قصاص رسید و تفصیل حال بر این وجه است که [او] یکی از اواسط الناس طایفه استاجلو بود و در آغاز سلطنت اعلیحضرت شاه عباس بهادرخان به خدمت شبانه روزی درگاه معلی سرافراز بود و چون کاردانی او در نظر مبارک جلوه نمود به داروغگی شهر قزوین برقرار شد و در آن کار از قساوت قلب، دکان سیاست را گشوده، دست بیداد دراز کرده، سیصد نفر از امثال او در اطاعتش درآمدند و چون واجب القتلی به دست آنها می افتاد او را زنده بر سیخ زده، در آتش افروخته کبابش می نمودند<sup>۲</sup> و چون آوازه بیرحمی شیخ احمد آقا به سماع عز و جلال رسید، او را به منصب میرغضب باشی، افتخار داد و پانصد نفر سنگدل بر او جمع گشته، فوجی معتبر شده، در سفر و حضر ملازم موکب همایون بودند و اگر فرمان قتل عام شهری یا طایفه ای صادر می شد، جماعت میرغضبان یورش برده<sup>۳</sup>، خرد و بزرگ آنها را می کشتند و شیخ احمد آقا لباس مخصوص برای خود و اتباع خود اختراع نمود که عمامه های سرخ بسیار بزرگ بر تاجهای سرخ ستبر<sup>۴</sup> به درازی ذرعی بسته به پر عقاب آراسته، بر سر گذاشته، لباسهای سرخ دربر داشتند و ملک بیک اصفهانی که در زمره میرغضبان بود، دکانی در برابر شیخ احمد آقا، باز کرد و جماعتی را تابع خود نمود و تاج سرخ ستبر از ذرعی درازتر به پر بوم آراسته، بی عمامه بر سر خود و اتباع گذاشت و نام خود و اتباع را، «گوشت خام خوار» نهاد و چون گناهکاری به دست آنها می افتاد، گوش و بینی او را به دندان کنده، از دهان فرو می بردند و گوشت او را، زنده، خام خام، می خوردند و آن گروه، مردمانی قوی هیکل و کریه منظر [بودند] که ریشها را تراشیده و سیلها را گذاشته بودند.

و در همین سال [۱۰۱۳]: پادشاه بی همال، تشریف فرمای باکوشده، اهل آنرا تنبیهی لایق فرمود و در مراجعت در نزدیکی نخجوان، در کنار رود ارس نزول اجلال فرمود<sup>۵</sup> و چنانکه نگاشته شد، سنان پاشا، مشهور به چغال اوغلی، در قصبه وان، جنگ با سپاه فارس و نواب الله وردی خان را صلاح خود ندانست، بر کشتی نشست و از دریاچه وان به جانبی در رفت و به احضار سپاه ممالک روم فرمان فرستاد و به اندک زمانی، سپاه بی شمار مانند مور و مار، بر او جمع گشته، به عزم تسخیر تبریز، در حرکت آمده، موکب والا، از کنار رود ارس نهضت فرموده، به استقبال سپاه مخالف شتافت، چون نزدیک شدند، حضرت شاهنشاه بر فراز پشته ای برآمد و اندازه سپاه رومی را به صد هزار نفر تخمین فرمود، پس امرای قزلباش را به سرداری الله وردی خان- بیگلریگی مملکت فارس، که در اصابت رأی و حسن تدبیر و جلادت و تهور و دلاوری، مانند نداشت، از پیش روانه فرمود که هر وقت صلاح دانند، بر اردوی خصم تاخته، آنها را پراکنده نمایند و اردوی اعلی در نزدیکی قریه صوفیان فرود آمده<sup>۶</sup> و روز دیگر چندین فوج دیگر برای حمایت و مدد سپاه فارس و خوزستان روانه فرمود و اردوی رومی در شش فرسخی شهر تبریز

۱. در عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۸۶؛ (دویست هزار نفر از مردم خونریز).

۲. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۸۶.

۳. در متن: (خورد).

۴. در متن: (سطبر).

۵. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۶۸۷، روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۷۴.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۷۴.

فرود آمدند و چون خبر سپاه فارس و قزلباش به آنها رسید، عرابه‌های توپ را با زنجیر بر یکدیگر، استوار نموده، تفنگچیان ینگچری را در پشت عرابه‌ها قرار دادند و چون سپاه قزلباش نزدیک لشکر رومی رسید، چغال‌اوغلی، از بسیاری سپاه روم و کمی دلاوران قزلباش و فارس مغرور گشته، جماعتی از حصار عرابه‌ها بیرون فرستاده، مشغول جنگ شدند، چون خبر به اعلیحضرت شاهنشاهی رسید، خود و بقیه سپاه قزلباش، با رایت صفوی آیت، به جانب رومیان تاخت و سپاه نصرت‌پناه آواز «الله‌الله» را که شعار قزلباش بود، بلند ساختند و از حمله‌های پی‌درپی مردانه، شکست بر لشکر رومی انداختند، [و] سپاه روم، روی به‌وادی فرار آوردند و چون سپاه فارس به فرمان الله‌وردی‌خان در میانه لشکر رومی و اردوی روم قرار گرفته بود، فراریان ناچار از راه دیگر به جانب طسوج<sup>۱</sup> شتافتند و جماعتی از اسراء و سرداران رومی اسیر پنجه تقدیر گشتند و عمده اسیران، مصطفی‌پاشا<sup>۲</sup> پسر رضیه‌خاتون وزیر دویم اعلیحضرت قیصر روم و کوسه‌صفر-بیگلریگی ارزنة‌الروم و شیر احمد پاشا والی قارص بودند و از مشاهیر مقتولین رومی، علی‌پاشای سردار و عثمان پاشا والی شام و دیگر از امراء نزدیک به هفتاد نفر بودند و بعد از پرسش و تحقیق معلوم گشت که پیشتر از نصف لشکر رومی، رهسپر سفر آخرت، از این جنگ شد [ه] اند.

و چون آفتاب غروب نمود، سپاه نصرت‌پناه، فراریان را گذاشته، هر فوجی اسیر و سرهای کشتگان<sup>۳</sup> را به حضور مبارک می‌رسانیدند و در روشنائی شعلها، از نظر همایونی می‌گذرانیدند و مخصوصاً بارگاه فلک‌اشتهاب، طرح بساط گسترده، بزم نشاط آراسته، معرکه رزم را به مجلس بزم ختم نمودند و اقداح راح راء، راحت جان خستگان فرسودند و مغنیان بدین ترانه سرودند:

(نظم):

که شاهها فلک تابع رای تست	سریر کهان <sup>۴</sup> و مهان جای تست <sup>۵</sup>
جهان یکسر از عدلت آباد باد	دل خلق از دولت شاد باد
به ملک سعادت بقای تو باد	سر دشمنان زیر پای تو باد

و چون جماعت اسیران را به نظر انور شاهنشاهی می‌رسانیدند، هر کس را نام و نسبی بود، او را به افواج قاهره، برای محافظت می‌سپردند و باقی گرفتاران را فرمان به قتل می‌دادند و از غرائب اتفاقیات آنکه: مرد کردی قوی هیکل و تنومند از سپاه روم، در قید کمند سرد [ی] کوچک‌اندام<sup>۶</sup> قزلباش استاجلو گرفتار بود، چون به حضور مبارک رسیدند، فرمان قدرت‌آمان به کشتن مرد کرد صادر گردید، چون دست او را گشودند، خنجری که با خود داشت کشیده به جانب اعلیحضرت شاهنشاهی دوید و خود را بر آن شهریار انداخت، از این جرأت رومی، تمامی ملازمان متعیر گشته به جانب او تاختند، از ازدحام مردم، چراغ و مشعلها بر هم ریخت که دیو را از فرشته و شیطان را از ملک نشناخته و نمی‌دانستند که حضرت شهربازی آیا در زیر است یا در بالا، به سبب آنکه آن حضرت هنوز زره و جوشن را در تن داشت و آن غول رومی نیز با جوشن و زره بود و سیاهی شب و خاموش شدن مشعل و چراغ نمی‌گذاشت که

۱. رک: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۷۶. ۲. رک: همانجا.

۳. در متن: (سر سرکشان) ولی بر طبق عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۰۰، تصحیح شد.

۴. منقول از عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۰۰.

۵. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۰۱، روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۷۷.

۶. در متن: (خواموش).



ملازمان حاضر تیغی یازند یا خنجری بازند که ناگاه آواز شاهنشاهی برخاست<sup>۱</sup> که خنجر از دست غول رومی گرفتیم و دویار بر پهلوی او فرو بردم، پس حضرت شهریاری در محافظت قادرستعال، برخاسته<sup>۲</sup>، نیمه‌جان رومی به شمشیر بهادران تمام گشت و حاضرین آن انجمن سجدات شکر الهی را بجا آوردند و حضرت شاهنشاهی از این معامله خوف و هراس نیافته به تسلی خاطر دل-شکستگان<sup>۳</sup> پرداخته، بطور اول مجلس، جرعه نشاطانگیز می‌آشامیدند و ملاحظه سروزنده رومیان اسیر می‌فرمود [ند].

و چون چنال اوغلی این شکست فاحش را دید، اردو و اراپه‌ها را به‌جا گذاشته به‌جانب قلعه وان رفت<sup>۴</sup> و تماسی مال و اسوال و توپخانه اردوی رومی نصیب سپاه قزلباش گردید و پادشاه جم‌جاه، رایت صفوی آیت را بعد از انتظام مهام آذربایجان به‌جانب دارالسلطنه تبریز افراخت<sup>۵</sup> و بر استحکام قلعه تبریز که در اوائل این سال [۱۰۱۳]: ساخته و پرداخته بود، افزود و نواب الله‌وردی‌خان با سپاه فارس، مرخص گردید که بعد از ورود به فارس سپاه خسته را گذاشته، لشکری تازه نفس برداشته، به پایه سریر اعلی رساند و الله‌وردی‌خان به تعجیل رفته، بزودی برگشته، مورد عنایت گردید.<sup>۶</sup>

و روز اول نزول آفتاب به برج جدی: که کوه و صحرای آذربایجان، پر از برف بود، همت ارجمند شاهنشاهی برای تسخیر قراباغ و قلعه گنجه که در تصرف رومیان باقی بود، انگیزته، از شهر تبریز، از طریق اردبیل<sup>۷</sup>، موکب همایون در حرکت آمده در اول برج حوت در خطه گنجه<sup>۸</sup> نزدیک مزارکشیرالانوار شیخ نظامی، علیه‌الرحمه، نزول اجلال نمود و قلعه گنجه را محصور فرمود.

و عید نوروز سنه یونت‌ئیل در یازدهم ماه ذی‌القعدة سال ۱۰۱۴: اتفاق افتاد و پادشاه کامگار در خطه دلگشای گنجه به‌لوازم عیدسعید پرداخته، از باطن حضرت شیخ نظامی<sup>۹</sup> همت خواست و کار را بر محصورین قلعه گنجه دشوار داشت.

تا روز بیست‌وسیم ماه صفر سال ۱۰۱۵: به‌خواست قادرستعال و بخت شاهنشاه بی‌همال و اهتمام الله‌وردی‌خان و کوشش سپاه فارس، قلعه گنجه گشوده گشت و در تاریخ فتح آن گفته‌اند:

«تاریخ فتح گنجه کلید شماخی است»<sup>۱۰</sup>

۱. در متن: (برخواست). ۲. در متن: (برخواست).

۳. در متن: (شکسته‌گان).

۴. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۰۲، روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۷۷.

۵. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۰۸، روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۸۳.

۶. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۰۸.

۷. در متن: (ارده‌بیل).

۸. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۰۹.

۹. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۱۳.

۱۰. مصرعی است از یک رباعی که در عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۱۹، چنین آمده است:

منت خدای را که به‌اقبال بی‌زوال      ملک شه زمین و زمان در فراخی است  
از بسکه نصرت از بی نصرت همی‌رسد      تاریخ فتح گنجه (کلید شماخی) است

و پاره‌ای از رومیان به سیاست رسیده، امان یافتند و چون خبر فتح قلعه گنجه به سایر قلعه‌های قراباغ رسید، مستحفظین آنها طلب امان از مصدر جلال خواستند و چون به درجه قبول رسید، قلعه‌ها را گذاشته، از پی کار خود رفتند و چون ناحیه قراباغ از خار و خس مخالف پیراسته شد، موکب همایون به صوب تفلیس نهضت فرمود و عبداللطیف پاشا، والی تفلیس از دربار معدلت شعار، طلب امان نموده، به هدف اجابت مقرون گشت و قلعه را به تصرف اولیای دولت روزافزون داده، خود به استقبال موکب والا شتافت و مورد عنایت و شفقت شده، روز دیگر به صوب ممالک روم روانه گردید و اعلیحضرت شاهنشاه، نزدیک قلعه تفلیس آمده، بدقت ملاحظه فرمودند و اگرچه بیان و تعریف قلعه تفلیس از تکلیف نگارنده کتاب فارسی نامه که بیان فارس و حال فرمانروایان فارس از سلاطین و ولایه سی نماید، بیرون است لیکن چون از عجائب قلعه‌های دنیاست، بیانی از او نگاشت که صاحب تادیک عالم‌آرای عباسی نوشته است که:

قلعه تفلیس در کمر کوهی بلند افتاده، از جانبی سر به تریا رسانیده، رودخانه‌ای که از غربی گرجستان آمده، به جانب شرقی سی رود و در جوار شیروان، رودارس به او پیوسته به دریای خزر می‌ریزد، چون به حوالی تفلیس رسد، پیچیده، از شمال به جنوب شود و از جنوب گشته، به مشرق رود و در حریم شهر و قلعه‌ای که این آب می‌گذرد، زمین سنگ‌پست [و] بلندی است و در برابر آن کوهی است بلند، پیش آمده، تخته پلی در کمال استحکام در اینجا ترتیب داده‌اند که معبر از تفلیس به گرجستان است و چشمه‌های بسیار از این کوه جاری است و آب گرم از هفتاد هشتاد جای آن کوه روان است. در زمان قدیم سلاطین و بزرگان، گنبدها بر این آبهای گرم ساخته‌اند و آنها را حمام قرار داده‌اند و چند حمام از این قبیل در میان شهر تفلیس است و بلندی برجهای آن قلعه به مثابه‌ای است که با فلک البروج برابری دارد و از جوانب قلعه کوههای بلند است که محل اقامت و نزول سپاه، نتواند بود و در حقیقت این قلعه، ستون گرجستان و شیروان است.<sup>۱</sup>

در همین ایام [۱۰۱۵]: امیرزادگان<sup>۲</sup> گرجستان که هر یک والی ناحیه‌ای بودند به شرف بساطبوسی مشرف شد، مورد عنایت گشته، عود به مقر حکمرانی خود نمودند و بعد از انتظام مهام گرجستان رأی عالم‌آرای شهریاری بر توجه جانب شیروان قرار گرفت و در وقت زمستان و سرما به هزار مشقت از آب رودخانه کر گذشته، داخل نواحی شیروان شدند.

و عید نوروز سنه قوی‌ئیل در روز بیست و دوم ذی‌القعدة سال ۱۰۱۵: اتفاق افتاد و اردوی کیوان شکوه، در دامنه قلعه شماخی<sup>۳</sup> که در تصرف رومیان بود، توقف داشت و زمان محاصره به درازا کشید تا آنکه در دویم ماه ربیع‌الاول این سنه قوی‌ئیل به سعی الله‌وردی‌خان و امرای قزلباش گشاده گشت<sup>۴</sup> و بعد از این فتح نامدار، نواحی شیروان را تا باب‌الابواب بر

۱. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۱۷.

۲. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۱۸.

۳. در متن: (امیرزاده‌گان).

۴. در متن: (مورده).

۵. رک: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۸۹، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۴۶.

۶. رک: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۹۰، عالم‌آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۳۷.

امرای کاردان شفقت گردید و اعیان نواحی داغستان به پایه سریر معدلت مسیر رسیده، اظهار اطاعت و بندگی<sup>۱</sup> نموده، مورد عنایت شاهانه شده، عود به ولایت خود نمودند و چون از انتظام شیروان و داغستان فراغت حاصل فرمود، موکب والا نهضت فرموده، با فر جمشیدی و شکوه اسکندری وارد دارالسلطنه تبریز گردید<sup>۲</sup> و چون بلاد آذربایجان و ایروان و شیروان و گرجستان که در زمان شاه جنت‌مکان، در تصرف اولیای دولت صفویه بود و نزدیک پنجاه سال امنای دولت عثمانیه، آنها را از تصرف اعیان قزلباش بیرون برده بودند، در این چهارپنج سال به عنایت الهی و زوربازوی اقبال اعلی حضرت شاهنشاهی به تصرف درآمد و نزدیک به پنج سال بود که سپاه قزلباش در رکاب همایون به تسخیر قلاع و نظم ولایات و جنگ با دشمن اشتغال داشته و انواع مشقتها را متحمل شده و سختیها کشیده بودند و هیچ پادشاهی جز سلطان صاحبقران امیر تیمورگورکان سفر پنجساله نکرده بود<sup>۳</sup> و این گونه فتوح پی در پی عاید هیچ کسی نگشته بود، رأی عالم آرای شاهنشاهی بر عزم مراجعت به مقرر سلطنت قرار گرفت و اسرا و سرداران سپاه ظفرپناه [را] مرخص فرموده، هر کسی به مقرر حکمرانی خود متوجه گردید.

و چون پادشاه دین‌پناه، آغاز یورش سفر آذربایجان و گرجستان را در مشهد مقدس رضویه قرار داده بود، بر خود لازم شمرد که انجام سفر خیریت اثر را در آن ناحیه منوره قرار دهد، پس با نیت صاف، به عزم طواف آن آستانه منوره<sup>۴</sup>، متوجه مقر سلطنت شده در روز بیست و هشتم ماه رجب این سنه [۱۰۱۵]: قوی‌نیل در دارالسلطنه اصفهان نزول اجلال فرمود. و در این سنه [۱۰۱۵]: رأی صواب‌نمای آن حضرت قرار گرفت که جمیع اسوا و رقبات موروثه و مکتسبه خود را که به حساب قیمت آنها به مبلغ پنجاه هزار تومان آن زمان می‌رسید و در سالی که برآورد مداخل آنها را فرمود به شش هزار تومان درآمد، وقف بر حضرات عالیات چهارده معصوم پاک، علیهم السلام فرمود و تولیت آنها را با پادشاه ممالک محروسه ایران قرار داد.<sup>۵</sup>

و عید نوروز سنه بیچین‌نیل در روز سیم ماه ذی‌الحجه سال ۱۰۱۶: اتفاق افتاد. و عید نوروز سنه تخاقوی‌نیل در چهاردهم ماه ذی‌الحجه سال ۱۰۱۷: اتفاق افتاد و وقت تا بستان سوکب والا، تشریف‌فرمای فریدن<sup>۶</sup> شد [و] بعد از چند روز از تابستان گذشته، عود به شهر اصفهان نمود و سپاه منصور را روانه چمن سلطانیه<sup>۷</sup> کرده، موکب همایون، از اصفهان تشریف‌فرمای قزوین گردیدند و بعد از ماهی در چمن سلطانیه، به اردوی اعلی سلحقی گشته، بارگاه سراپرده شاه را به اوج مهر و ماه افراشتند و امام‌قلی‌خان<sup>۸</sup> والی لارستان پسر نواب‌الله وردی خان بیگلریگی فارس، با سپاه فارس، چون قطره به دریا، در چمن سلطانیه به اردوی

۱. در متن: (بندگی).

۲. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۵۳.

۳. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۵۴.

۴. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۵۴، روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۹۰.

۵. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۹۱/۳۹۰.

۶. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۸۸.

۷. ر.ک: همانجا.

۸. ر.ک: همانجا، ج ۲، ص ۷۹۱.

کیوان شکوه پیوست و بعد از دو روز خیرالدین چاووش ایلچی<sup>۱</sup> رومی به عز شرفیابی حضور اعلیحضرت شاهنشاهی فائز گشته و عرایض سرادپاشا وزیر اعظم و اسنای دولت عالیہ عثمانی را ملحوظ نظر کیمیا اثر داشت و در طی عرایض نگاشته بودند: که مقصود از انفاذ خیرالدین-چاووش آنکه با اعلیحضرت ظل اللہی بی واسطه دیگری تکلم کند و سخن از مصالحه میانہ دو دولت قوی شوکت اسلام، بی تعمیه و کنایه گوید و خاطرخواه اشرف را دریافته، معاودت نماید و اعلیحضرت ظل اللہی در جواب آن عرایض، مرقوم فرمودند که در زمان شوریدگی<sup>۲</sup> اسراء قزلباش، اسنای دولت عالیہ روم، نقض عهد و میثاق و مصالحه ای که فیما بین پادشاه مغفور حضرت شاه طهماسب جعل الجنة مشواه و حضرت سلطان سلیمان خان طاب ثراه منعقد شده بود، نمودند<sup>۳</sup> و بلاد آذربایجان و شیروان و گرجستان را که ملک موروث چندین ساله ما بود، به غیر حق بردند تا آنکه به خواست خدای متعال شوریدگی قزلباش را آرام دادیم و سلک موروث خود را باز گرفتیم و اکنون اگر سخن از صلح گوئیم شاید بیخردان حمل بر عجز کنند، پس بهتر آن است که حضرت شاه عالی جہ در نامه ناسی خود، اشعاری از این مصالحه فرماید که از جانب مامضایقه نخواهد شد، پس به زبان ملایمت به خیرالدین فرمودند که پوشیده بر احدی نیست که چراغ دودمان عثمانی به روغن جهاد با کفار روشنی یافته و به سعادت خدمت حرمین شریفین زاد همالہ شرفاً، مشرف گشته اند و بر جمیع اهل اسلام معاونت آنها فرض است و چون حضرت سلطان سرادخان مغفور، نقض عهد پدران رضوان جایگاه خود فرمود و خانه موروثی ما را بی سبب متصرف گشت، بر همت ما لازم آمد که تدارک مامضی را فرمودیم والسلام<sup>۴</sup>.

پس موکب والا، از سلطانیہ به جانب آذربایجان نهضت فرموده به دارالارشاد اردبیل رفته<sup>۵</sup>، به زیارت قبور آباء و اجداد خود مشرف شده، به عزم تبریز حرکت فرمود و در میانه راه امام قلی خان والی لارستان پسر نواب الله وردی خان بیگلریگی مملکت فارس را با سپاه فارس، مأمور به سلماس فرمود و بعد از نزول اجلال به شهر تبریز به چند روز موکب همایون به صوب قراباغ نهضت نموده، زمستان را در قراباغ به پایان رسانیدند.

و عید نوروز سنہ ایت ثیل در روز بیست و پنجم ماه ذی الحجہ سال ۱۰۱۸: اتفاق افتاد و اردوی کیوان پوی در یورت قشلاق قراباغ<sup>۶</sup>، نزول اجلال داشت و شاهنشاه جم جہ، به شاد کامی و خرسی گذرانید و چون نواب اعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر اعظم، در اول زمستان گذشته با جماعتی از اسراء، مأمور به فتح قلعه «دمدم»<sup>۷</sup> گردید که در سه فرسخی شهر «ارومی» بر فراز کوهی ساخته اند، و امیرخان نام کرد به استحکام قلعه «دمدم» مغرور گشته، سر از اطاعت پیچیده بود و بعد از ورود و محاصره تا شش ماه صورت فتحی جلوه نکرد، لیکن هرروزه قدری از بنیان قلعه دمدم را خراب می نمودند تا آنکه کار بر اهل قلعه سخت گردید بطوری که این دو روزه قلعه

۱. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۰۴، عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۸۸.

۲. در متن: (شوریده گی).

۳. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۷۸۸، و روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۰۴.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۰۷.

۵. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۰۶.

۶. رک: عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۸۰۷.